

اعوذ بالله من
الذي أتى به الملك
خلالته أنه لم يمت
سلطانة وتفرقه
الخلافة له
الذي أتى به الملك
خلالته أنه لم يمت
سلطانة وتفرقه
الخلافة له

شماره قفسه ۱۱۵۳۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی
۱۱۵۲۱	

این که در کتاب آن موجب سجده در درجه ای و بیست و نه درجه ای حضرت رحمت و درجه ای
ست پس از تحقیق جهان از این جهت عظمت نظر بکمال راجع و عطا است بخیر و برکت
و اصل مقبول است و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
توسل به غیر از اول است مثل مسج و مسج و مسج و مسج و مسج و مسج و مسج و مسج
بعضی از عجز است و بعضی از عجز است و بعضی از عجز است و بعضی از عجز است و بعضی از عجز است
لکتاب آن احادیث است و احادیث است و احادیث است و احادیث است و احادیث است و احادیث است
در اولی بعضی از احادیث است و احادیث است و احادیث است و احادیث است و احادیث است و احادیث است
تعی دستی غایب و از غایب است و از غایب است و از غایب است و از غایب است و از غایب است و از غایب است
عظمتی و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
با اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
از اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
قادر بر قربت و موجب است و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
سیر اعمال است و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
فصلی است و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
به اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
کلام حقیقت اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
در تمام است و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
مقبول است و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
در فضیلت است و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست

کتاب
۹۸۶۱

حکمت مقبول و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
امور مستقر و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
علا لاطلاق و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
باینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
از اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
هر یک از اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
رعایت امور مستقر و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
نظر به اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
تفسیر اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
مقبول است و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
بنوعی باشد مقبول است و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
سیر اعمال است و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
بوده باشد مقبول است و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
مقبول بوده باشد مقبول است و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
خیری در صورتیست که مقبول شود و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
لکن مقبول شود و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
مقبول است که مقبول شود و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
در فضیلت است و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست
و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست

[illegible][illegible]

تاکید بر اهل مملکت را مستورا شده مدینه که بر این که هر که میخواند ضعیف شل و رخ بر خیزد
مستورا شود و چون از آن خوف و اضطراب از آن مشهور می شود و خصوصاً هر که به این
بهری در شب و در وقت است اتفاق افتد عجله حکمت در اعتدال بر قیام در غایت
که مطلق این بود که این قیام در خدمت نیست و از برای بهر بهر است در خدمت معتبر و
در وقت و قبله نموده مؤمن را بهر بهر است تا از غایت از غایت مستورا شده عالم بر او کمال می شود
مقام آن ملک بالایی سر آن مصیبت است نه امین که به ای غایت نموده از امید است
که نسبت نظر تمسک و نسبت که تو در خدمت با و اطاعت و اوست ده هر که از مقام
و ده خود را این بختی دوم از افعال مستورا در کمال است در مصیبت الشریه در مصیبت
کمال حدیثی روایت نموده از کمال است سرار و دقایق احباب حضرت امام جعفر صادق
که حاصل مضمون آن این است نسبت بهر که هر که میخواند مستورا شده عالم بر او کمال می شود
نه نه تحقیق که از نسبت بهر که هر که میخواند مستورا شده عالم بر او کمال می شود
مستورا شده و به او در دست به عظمت و کبریا خود و پیوسته اند و این را بهر که
و او را در دست که حکمت در تقدیم قیام بر کمال این بود که نموده اول در
قیام خود که نسبت مستورا شده عالم بر او کمال می شود نه نه نسبت
و نسبت که نسبت مستورا شده آن مستورا شده که مستورا شده و مستورا شده بر کمال
مستورا شده و نسبت مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
بچه و عدله بر آن است که تو آن مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
الود و در قطع خواهی شد و در کتاب مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
حاصل مضمون آن این است که قسم بخند او نه عالم بر او کمال می شود نه نه مستورا شده مستورا شده
ندیده که که در دست بهر که هر که میخواند مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
حکم و ضعیف است و او را بهر که مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
نسبت مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
ل ثابت و در این است که از آن قرآن است مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده

در آن که از سر آن قرآن است مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
قرآن است و آن را آن مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
احصای حدیث مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
از جمله خود بود و چون که اطلاع بهر که مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
استحالی ممکن نیست و این شرافت و فضیلت را بهر که مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
اند انساب و آن است از آن که بهر که مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
تا بهر که مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
شیخ صدوق در کتاب بختی روایت فرموده از آن شرف است و العین بختی حضرت
امام حسن که آن حضرت فرموده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
که در این بود که مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
فرموده از آن است که مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
اول از آن است که مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
و بهر که مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
الکتاب را بهر که مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
نه او را آن است که مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
است و العین بختی حضرت امام حسن که مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
بختی حضرت امیر المؤمنین که مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
ق عالم مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
کمال مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
کمال مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
که مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده
که مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده مستورا شده

من نسبت به ربانوس نسبت ای سنده کمال و کبریا ان من در خدای خود و غرضت و رو آوردی
خود نهایی که من نسبت به ربانوس و بخت و شوق منقول ذکر من شده و معرفت حق تعالی
اس بنده و اولی که بر شهادت واجب کرده بودم بعل کور و دیدن بد با شایسته سخنایی که
ملاک و کس بر ملاک منکر از ان سنده کمال خود را چنانست که من سخنایی در هر شب بفرموده
حق منکر بر نه اندامیکه که ای فرزند ملاک من است در شمار را که شوق قضا چنانست که امر به
مستحق از من و حق را پس باید نیکو ملاک در معرفت آسان که اینک استغفار میکنند از
مستحق و دعا میکنند از برای آنها بر اینکه موفقی شوند بر طاعت و عبادت خداوند
عالم چنانست که ای عزیز من غازی که ان همه شرافت و فضیلت بجز ان اوقات است و فضل
از هر عباد است بلکه موقوف علیه قول که در طاعات است مستحق است که عینی را است
و یک شرف و افتخار نسبت به من و در پیش مسیح و اوست که عبادت بر اول خدا
و مسیح شریف و شریف و اوست و مسیح شریف و در نماز که در پیش تمام کردی
و بچه و نماز از اوقات به فکر که در اوقات و ملاک است و ملاک از صومعه بفرموده عبادت
یعنی که بگویم که این سخنایی میکنند که روح و سجد و مطهر در نماز نیست بلکه بر زمین زدن
است مثل بر زمین زدن خواب بیکه و ان از زمین بر داشت هرگاه ای سخنایی
و نماز او بانی خود بوده باشد هر آنکه مرده و خواب بود بر غیر دین و شریعت من پس آمده در
این مقام معرفت و مطهر اول معرفت معرفت غایت یعنی باید به اند غازی که
محقق است و است یعنی غازی که خداوند عالم چنانست که از او تو استود بر شرف و روز
چند خفته آن چه بر شرف و شرف الطمانین است و من خفاست او که علم است بجهل و جهل
لازم است که معرفت او بجا نرود برده باشد که اگر در معرفت است سزاوار انانیت
ق منکر معرفت منکر و منکر شود که ای سنده من دانسته که من از تو غازی خود دانسته
از ان دانسته آن غازی که من از تو دانسته بودم بانی خود که تو انانیت نمودی بیا
پس از تو خود دانسته نموده باشد که اگر که انرا در دین الهی چنین است که انرا عینی غاید
بجواب عقیده مقبول و نماز از ان خود بوده باشد پس اگر بانی خود نموده باشد

اینکه در این مقام معرفت و مطهر اول معرفت معرفت غایت یعنی باید به اند غازی که

نار او

نار او بشود و بانی خود بانی خود بود و عینی خفاست بانی ان احوال آن است که هر سخنایی در مقام
نسبت به ربانوس نسبت به ربانوس بانی ان احوال آن است که هر سخنایی در مقام
چنانست که بانی باید به اند که منوی از ان غازی است که مطهر خداوند عالم غرضت نه باشد
و چون که نماز از هر کجاست و عبادت بر و در که عالم است یعنی غازی که در هر شب فرموده است
بر منده کمال خود که ان بانی نموده باشد و مصطلح آیه است که مستحق منصفی ان شده
که بانی خود ترغیب فرموده باشد اول محقق بایسته بقصد طاعت الهی چنانست که
بعد از ان تکبیرة الاحرام بگوید پس قرائت حمد و سوره نماید بعد از آن هر کج که رود و در هر کج
بعل آورد و در نماز از ان احوال و فرغ را بر ان که بانی خود بایسته بیکه که است
نموده که ان بسبب در دو خود که معرفت حضرت عیسی است در عینه و لغتی و در کتب و ادبیات
بوده بر زمین که در ان مشغول به که معین که در ان احوال و فرغ را بر ان که بانی خود بایسته
راست است و قرآن که در ان بایسته در دو که انرا از ان احوال چنانست که ان متفرق نموده
مثل اینکه بایسته با وجود بانی بر هر مرده باشد در وقت معینی ان بانی نموده باشد در
مکان مسج به بر شرف و در آن مسج تر از انرا ای خبر که ان الهی نموده باشد
یکی در حق رباب و بانی و لباس غایب نموده باشد از انست که انرا استغفار نموده باشد
در جمیع احوال نماز است بایسته با رعایت معرفت صدای نماز باید در جمیع احوال
چنانست که انرا و شرف و شرف و انحراف از عبادت بر انچه بانی خود باشد و انچه
بانی خود است که عالم است که محقق بایسته مستحق سم صدقه است چه شرف و چه انکه ان
از انچه خداوند عالم است چنانست که در حق تعظیم آن در حالت منحر در اوقات معین است
انرا خود او بود و چون که علم از انست خفاست مندر در حق هر کس مستغفار و غیر مقدر است نظر بایسته
قامت انرا صدق عالم است چنانست که انرا بایسته از ان عدای او بیکه است
بسیار از ان فرموده عبادت را بایسته مطهر تعظیم ان فرموده انرا از ان
موده که سخنایی بایسته بایسته باشد چنانچه امر بایسته ان فرموده که از او انرا نموده باشد
سخنایی اول را بایسته و بایسته انرا انرا ظاهر قریب بایسته بایسته بایسته

مقرر و تصدیق است پس ظاهر منتهی حدیث منعی نیست و سرور از میزان قضیه میسر است پس این
 معانی از حدیث که حرارت او از مواضع دیگر بیشتر است با مقبره قضای مطهرات که در آن
 حق تعالی از شدت حرارت او در مطالب رسیدگی کند بهشتی بجهت نظاره از شدت حرارت او
 بهر استیکر و اضیع که قضیه در آنجا می نشینند بجهت مراخه رسیدن حرارت او بر وضع
 شد بدتر است از حرارت او پس در آنجا می نشینند بجهت مراخه رسیدن حرارت او بر وضع
 واقع است پس در آنجا می نشینند بجهت مراخه رسیدن حرارت او بر وضع
 شرايط از آنکه در آنجا می نشینند بجهت مراخه رسیدن حرارت او بر وضع
 ان دانسته شد اعتبار از آنکه در آنجا می نشینند بجهت مراخه رسیدن حرارت او بر وضع
 بسیار است است قضای همه مناسب مقام نیست با آنکه آنچه مذکور شد اگر اعتبار
 بر وجهی است و خوف از آنکه از آنجا می نشینند بجهت مراخه رسیدن حرارت او بر وضع
 صورت اشیاء شرايط نیز این از نظر آن غیر از او و نظر بعد از اینست که در عدم
 تقصیر در جانب و اطراف حکم خود اما نه سببه از یقین حقوق مسلمانی و مفیده
 شده به تشریح منتهی را بر کسی است به این طریقی است بهر جهت شدیدی و سستی در نهایت بود
 در دید بیکر قبح مقاصد عقلیه و ابدی و موافقت شریعت است که از خلقت و جمیع
 خویش و فریاد آن است که بجهت مقربانی در که اهدایت و بانی قلوب خالصت بهر اخص صفا
 این منفرادی غفلت و تضلیل را از شرش طاعت و از بر نفس و از امر و غفلت است
 همه در این مقام که از تحصیل استند و تفریح و استراحت است بهر که به سعادت و الهی
 خانه الهی و عبادت علی مهلت الهی و دریم اما سبیل الحق و مسکن الهی
 فاستلک اللهم به فضلک علی عبادک ان تحفظنی من الخطی و اللطی و الزل
 فی الخا و العوی و العلی حتی اشرف خلقک سید الرسل و انما کنتم فی هدایت
 و اسلک مسکن هدایت السبیل و ان لا یکن فی انفس المیال اما المصاحفه و الله
 الیط و تراخیه اما الرقاد فی بلا الغفلة فی الغفالی و الدماره با التور و یمن
 و القدره علی مناجی الحق و سرور و التقی و اقطع ان وصیقه اما الحق و التور

الجلال

ان الیک من العشرة فیما یجب المرافقة و العقب فانه لا یجوز عندک و یجوز علی الله
 یعنی ان ارفع غیر یحکمک و علی طایفه یحکمک الله فی الدلی و یجوز الله و الاصل لیس و الله
 یحکمک الاستقصاء فی ترو الدیور و الدیام و الا زمان له انما انما یطلب منقح و یسکر دم
 بهصل مدقاس بیکر نیم فایز که مستند با حجتی که بوده باشد و مسکر در مقام دستبند از آنجا
 رکت و باخذ آن نشده باشد و این سخن هم از اهل آن نوده باشد بهر جهت فانی و درای
 است که بجهت الله العالم علی الله تعالی فرجه غایب از انظار است قطعی القیاس است بجهت
 مشغولی شده و انچه که از اهل آن نوده باشد لازم است علی آن یقین و نقد و یقین
 کس بوده باشد که مذکور شد اگر یقین نوده باشد فایز آن باطل و خود را یقین نمی
 چنانچه وجه آن مفصله با یقین نوده شد و فایز یقین با یقین نوده باشد و یقین نوده باشد
 بجهت یا نه بجهت یقین نوده باشد و یقین نوده باشد و یقین نوده باشد و یقین نوده باشد
 چنانچه وجه آن مفصله با یقین نوده شد و فایز یقین با یقین نوده باشد و یقین نوده باشد
 نوده باشد و یقین نوده باشد و یقین نوده باشد و یقین نوده باشد و یقین نوده باشد
 سوال سانی مقبول نیست بلکه مواخذة از وی حسن نیست بلکه در صورتیکه فرض شود که یقین
 صلو و در حق وقت نماید با اشکال و درای نظر باینکه الاستیجاب بالاضحی و لا غبار
 الا تحقیق و سبب و در بیان حجت تا در مطلقان سبب درای و صفا در صورتیکه مستند
 بوده باشد بمبانی اهل اعتدال و یی مطلب نیز قطعی الثبوت است فی الجمله مستند
 آن در آنچه در سانی با یقین نوده باشد و یقین نوده باشد و یقین نوده باشد و یقین نوده باشد
 معقود بهر جهت و استند و انما الکتاب و سنت و روحی فیه حجه با انصاف و عدل و انوار
 معیشت با هر نکته و نکته نیست پس استند و تعالیف از ادراغیه مطلوب جز او نیست
 عالم جلالت ناز هر روز از افراد معلقی خود اهدا به قطع پس میگویم تکلیف باینکه ناز
 شد ثابت است بهر شخص است اینک بنا بر خوف بر حکم است بالغزوة و فیه
 فایز از آنکه ثابت اعتبار بر تبلیه شریعت است باینکه با یقین نوده باشد و یقین نوده باشد
 جزء صورتی که لازم است پس لازم است علم شریعت با یقین نوده باشد و یقین نوده باشد

در این حدیث که حرارت او از مواضع دیگر بیشتر است با مقبره قضای مطهرات که در آن حق تعالی از شدت حرارت او در مطالب رسیدگی کند بهشتی بجهت نظاره از شدت حرارت او

در این حدیث که حرارت او از مواضع دیگر بیشتر است با مقبره قضای مطهرات که در آن حق تعالی از شدت حرارت او در مطالب رسیدگی کند بهشتی بجهت نظاره از شدت حرارت او

مازی آن است و همچنین جزو صوری که بعضی از آن بعلت صورتش می باشد و هر یک از جزوهای
 و صوری آن منقسم می شود بمقوله که بانتهای آن انتهای اصل نماز لازم می آید و کلی و
 محسن مرق من القیاس الت که بانتهای قسم اول موجب انتهای اصل می باشد
 بخلاف قسم ثانی که انتهای آن موجب انتهای کمال حسن الت است پس لازم است علم بر این
 هر یک از این قسم اول اصل قیام و تکبیر الاحرام و قراة حمد و سوره و رکوع و سجود و ذکر هر چه
 نشند و قسم ثانی مثل تکبیر است اعتدال و اربعه معموده و استغفار قبل از قرائت
 در رکعت اول و تکبیر رکوع و دعای در رکوع قبل از استغفار و ذکر هر چه در رکعت اول
 بر غیر کلمات و آن اظهار آن شایع عرصات و دعای بعد از رفع رکس و کلمات اربع
 بخبر رفتی سجود و رفع رکس از آن و رفع یدین در افعال کل تکبیرات و دعای قبل از استغفار
 و ذکر هر چه در رکعت اول و ذکر صلوات و آن و دعای فیما بین التجهی و الحمد الحامد
 ذکر می بطول بمستفاد الکلام و در هر یک از آن جزو مقوم و محسن معجز است امور مقوم
 و محسن اما امر مقوم در جزو مقوم مثل اقام غروب از خارج در قرائت و احتساب این
 وقف بجا است و اصل بکون در صورتیکه لا احقر مقوم بهر چه وصل بعد از فصلی
 فراق از کلمه سابقه و از تکبیر لا احقر متعلق شده باشد و همچنین رعایت به صورت
 در متعلق و اما امر محسن در جزو مقوم مثل رعایت عینیات قرائت در قرائت
 مثل رعایت صفات حروف و رعایت اخفاء اظهار و غنة و مد متفصل و کواکب
 و از آنکه مذکور شد معلوم میشود امر مقوم در جزو محسن و امر محسن در جزو محسن
 و آنکه مذکور شد در جزو قری صلوة بود و امر محسنی است حال در جزو فعلی مثل قیام و رکوع
 و سجود و امر مقوم در رکوع اخفای است که ممکن بود به سبب آن تکلف از
 پیش بر کسب و طمأنینه در آن و امر محسن در آن اخفاء بخبر است که در ظاهر فایده بخبر
 فکرها در آن واقع شود مثل بیخ مست تمام در کفین را مقدمات الاصابع خطه به
 بر کسب و طمأنینه در آن و ذکر تا بطول بمستفاد الکلام آنکه مذکور شد اجزای با و به
 نماز بعد و آن جزو صوری که آن عبارت است از ترتیب اجزای تکبیریه مخصوصه این قسم

در هر یک از این قسم اول و ثانی
 در هر یک از این قسم اول و ثانی

اول و به مشتمل بر دو جزو مقوم که از خلال باشد است پس قله لازم است و هر محسن و کلی که
 رعایت آن موجب کمال است پس از است پس از است پس از است پس از است پس از است پس از است پس از است
 از خلال بکمال آن است **اول** مثل تقدیم تکبیر الاحرام بر قرائت و تقدیم قرائت هر چه
 است سوره و تقدیم آیات سابقه بر تکبیر از حمد و سوره بل آیات لاحق و تقدیم قرائت
 حمد و سوره بر رکوع و لهذا الحامد الاحرام و التجهی که از خلال باین ترتیب عامه موجب از خلال
 نماز است دوم مثل رفع یدین در تکبیر الاحرام و کل تکبیر و در آنکه رفع یدین پس از تکبیر
 و نماز از خلال باین و اتمام تکبیرات با عدم رفع یدین صحیح و به عین دلیل از خلال
 بهیئت را آنچه نموده است و همچنین رفع یدین در حالت خنوت بهیئت را آنچه نموده است
 و در صورت از خلال باین و اتمام خنوت با عدم رفع یدین از خلال بهیئت را آنچه نموده است
 پس این بهیئت بهیئت محذوره و نه مقوم و مثل آنکه در قنوت هر که دعای که مثل
 مرتضی الصدیق علی السلام کرده است و همچنین مثل باشد بر اظهار سبک و حاجت اول
 نیست مثل رتبه مقدم باشد بر اتمام مثل بر حاجت پس هر که از خلال باین ترتیب
 اول اظهار را حاجت در قنوت نماید در از اتمام بکلام که دال بر ثناء باشد فایده از خلال
 بهیئت که مذکور شد کمال باشد در صورتیکه از خلال باشد در صورتیکه هر یک از اجزاء
 عادی و صورتیه مقوم منقسم شود و در قسم **اول** آنکه از خلال باین سبب
 و عامه موجب از خلال باشد است مثل تکبیر الاحرام و رکوع و سجود و قیام در صورتیکه
 الاحرام و قیام متعلق بر رکوع در اجزاء عادی و تقدیم سجود بر رکوع در جزو صوری قسم
 در آن است که این است این از خلال باین عامه موجب از خلال باشد است
 لیکن از خلال باین جهت نیست مثل از خلال بقرائت فائده بهیئت که در حمد
 بها و کلامها نمود متذکر شد که از خلال در رکوع و دعای با اتمام بقرائت
 سوره نمود مقدم بر قرائت فائده و متذکر شد که از خلال در رکوع در جزو صوری
 پس بهیئت این بهیئت است که از است اینها همه امور را از اتمیت در آن ترتیب و
 آن امور مقبوره فائده از آن پس آن نیز سبب است مثل وضو و غسل و تیمم و وقت

در هر یک از این قسم اول و ثانی
 در هر یک از این قسم اول و ثانی

بسم الله الرحمن الرحيم

والله اعلم بالصواب

[illegible]

در صورتی که مطلق نامور بر وجهی که در صورتی است بی مانده غیر ماهر بهر جهت
 مکرر به غیر مانده به بی این شخص مطلق است بر ترک نامور بهر جهت قضای برهان این شخص
 را که در صورتی است نسبت به شخص که با لزمه ایمان نماز نموده باشد نظر به عجز است آن را در
 آن بر ترک نامور بهر جهت و این شخص نظر به طلب غیر نامور بهر جهت آنکه نامور است
 مطلق است که کفر شود مشرع و مبدع خود اید و محله باشد در بطلان عمل در صورتی که مقرر
 نیست و آن قسم نامی بی ظاهر این است آن نیز چنین بوده باشد نظر به اینکه هرگاه فرضی
 شود صحت عمل در این صورت میل به صحت به جهت اعتقاد مختلف است که منوی او را
 برست به جهت آن است که اتفاق افتاد که عمل او مطابق شد با بای بعضی از علمای مجتهدان
 از این دو وجه موجب حکم بصحت نیست اند شد اما الاول فی النقص و الحال اما نقص
 میل کنیم اگر حق اعتقاد نامور به از مطلق گفت است مگر در صورتی عمل او مبادی در اول
 نیز حکم بصحت شود نظر به اینکه این اعتقاد در این جا تیر نام است و حال آنکه بطلان عمل
 در این مطلق برست و آن عمل بی میل کنیم اعتقاد مطلق شد در وقت تیر اند شد
 که دلیل قائم باشد بر آن اعتقاد و نامور آن اعتقاد مثل آنکه هرگاه این اعتقاد
 بر قبول مجتهدی در این صورت حکم بصحت بحسب ظاهر مطلق بود و اگر چه در الحقیقه
 مطابق با نفس الامر نبوده باشد و آن درگاه و دلیل انداشته باشیم بر آن اعتقاد و آن
 نامور این دو اعتقاد با عدم آن مساوی است این فرض شود چنین اعتقادی مستند
 باشد یا بخیر یا بدیگر مثل آن محله اعتقاد نامور به در صورتی نامی است که جهت شریعی یا فقهی باشد
 بر آن اعتقاد نیستند آن اعتقاد مفروض این است که اعتقاد این مجتهد مستند است بر قول
 مجتهد یا پیش از آن و دلیل بر آن اعتقاد این نداریم بلکه دلیل بر خلاف آن بود که جهت
 از این ظاهر می شود معلوم عدم دلیل بر وجوب اعتقاد گفت است بلکه در حکم عدم آن
 اعتقاد که لا یخفی علی الناس و اما آنکه فی بعضی محله سابقه با رای مجتهد با عدم حکم مختلف
 باین بی جهت آنکه شخصی است شرط در تکالیف الهیه صحت نظریه اعتقاد را در این
 مختلف است مفروض اینست که این شخص صحیح العمل مجتهدی اعتقاد او بخیر بود که اعتقاد

باینکه گفته شود

باین صحیح نبود و در این فراغ از عمل خود قضای متعلق شده باشد یا نه متعلق شد که نیست
 حاصل را باین کیفیت صحیح میدانند معلوم است این شخص صحیح در وقتی میداند که اینان
 بعمل عمل بجهت متابعت و موافقت اعتقاد او بوده باشد یا نه اینک مای عمل او بخیر
 بوده باشد و ایمان عمل بجهت آن مبنای غیر صحیح بوده باشد که از قرینه مثله شخص شود
 مطابقه مانده بود با اعتقاد بعضی از معتقدین علی و محله منط در صحت عمل معتقدی
 حدیثه ایمان عمل است بجهت مای صحیح و این در محل کلام متعلق نیست بلکه متعلق در محل
 عملی مطابق عمل است با رای بعضی از معتقدین بی منط او معتبر در صحت عمل مختلف
 موجود است در محل کلام و موجود که حق مطابق بوده باشد می غیر را رده گفت است بلکه
 در صحت بی عمل در این قسم نیز مثل قسم اول محکم بغير است محله اینچنینی عمل این
 متعلق است که اعتقاد از حد مجتهد بوده باشد مثله قایل این باشد که مجتهدی تواند شد نیست و
 که غیر این معنی شد معنی در عمل این شخص نیست بی عمل نظر به شخصی صحت حکم بغير است
 شیعیه مقام متعلق نیست که گفته شود که عمل این دو نفر که احدی عمل او معتقد است
 اول است و نامور عمل او معتقد است نامور معتقدی قواعد حدیثیه یا حدیثیه
 مقبول شود یا بر وجه مقبول برود و مقبولیت هر دو قضای الفهم کتب نظر به شخصی
 شرط قبول در قسم اول قطعی نظر به اینکه مقرونی نیست که اخلاص شده کتب بعضی
 از امر معتبره در آن اتفاق بی معنی است که باید بر دو مورد و شود تفرقه برود
 اول و مقبولیت نامور بحسب حق مطابقه اتفاقیه مدفع است برهان عقلی بر عملی
 است که عامل اول در موقف حسب عرفی نماید ای معبود صلیم متعارف و دو نفر در
 امور اختیاریه که منط در تطبیق است مساوی بودیم تفرقه که مای و دو نفر است
 اینست که اتفاق افتاد با عدم تصور در رده و حقی در عمل او ظاهر شد و در کل
 نمی بود عدالت متعلق این است که هر دو بخیر یا یکی از آن دو کتب صحیحی محله ای
 مطابق عقل و متعلق نظیر آن اینست که دو نفر دو کتب را که هر یک از آن
 به بعد از آنکه نامور است شراست برادران کردند و اتفاق افتاد که احدی

اینکه گفته شود
 اینکه گفته شود
 اینکه گفته شود

الاستسما...
 فان...
 لكي...
 فانزل...
 فيه...
 طاعة...
 باني...
 سرور...
 سيرة...
 حيث...
 ودر...
 وحي...
 عذمت...
 من...
 كرم...
 لهذا...
 ابر...
 عالم...
 با...
 از...
 باني...
 بصوت...
 من...

عالم...
 ان...
 الذي...
 و...
 بر...
 صوب...
 في...
 صاحب...
 فانه...
 صلي...
 ترجمه...
 عالم...
 حضرت...
 مشر...
 امروز...
 انوقت...
 يا...
 آنها...
 بران...
 در...
 مطلوب...
 ان...
 در...

ترجمه...
 شاه...

الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ

[illegible]

[illegible]

۱۰۰

[illegible]

که استدل بر قول نیست و در حق حقه ثابت و در حق ازین درافاده این مطلب معلوم شد
سید بنید ثابت در کتاب که فرموده قد صرح الاصب بانشر اطیحة المجتهد و از انبیل
بقوله وان المیت لا یجوز عمل بقوله تا آخر عبارت آن مرحوم که ساقی بیان کوه و لذت و اوجیه
این طایفه است و واضح از همه کلام حق ثابت است که ان المجتهد اذا مات سقطت برتبه اعتبار
قوله شرعا بجهت نقله و ما یدار منه لا یجوز الاستدلال به شرعا الا ان یخرج من کماله و دلالت این کلام
بر عدم جواز تقلید میت اگر چه بطریق قیاس بر تقلید زنده باشد و بهر حال آن نادر که از فرموده
متروک و تفقیه فنی العباد و الله او سئل او طعن فی السنه کثیرا فاجبت اشغل فیه اشغ
تقلید و لایح و لو کان قد قلده مقلده قبل ذلک بطلان تقلیده لذلک العمل بقوله فی
مستقبل الزمان یقتضی الاستدلال به و قد خرج عن الدیة لذلک حکم تقلیده بطله
بالتبع اما مستقبل الزمان اشئی کلامه و دلالت این کلام نیز بر عدم جواز تقلید میت
بغیر ان الطلاق طایفه است اگر چه بطریق استدلال مستدام بوده و این قول مقتضی اعظم
از مشایخ عظام است که شریف استغفار خدمت ائمه شریف شده ایم منهم المومل الاصل
للمکرم و الاستدلال بالحق الالهی المشرقی المجتهد تحت کاه و نیطس مولانا فاجتهد و منهم
السید الدلیل الذی قدوة ارباب التحقيق و الرواة انما المذنب الذی یفرغ انفسه من
تجدید و صفه و یقیم القرائین الطوبی عن کثره و مرسته المحققین سید السید محمد مهدی
و منهم الحی طریقه الجهدی و المقوم للقواعد المهدیه للاستدلال بالحکم الذی المبیح مولانا
سید الطائفة السید الدامر السید عبد الله مقام و حشرهم مع اجدادهم و در باب اتم محله انما
یفرق و اذکات التراضی ان سبک اکثر تقلید میت جائز نیست خود آمده اند و بهر حال
استدلال بر این قول به حقیقت مسیح بر تقلید آمده و از استدل بر این طایفه
بما یومر منقول سید ان حای السید صدر الدین در شرح و الیه الاصول حکایت فرمود
اند از بعضی از متفویین میل باین قول را که از آن پیش روی قول نموده و هر چه بعضی التا
خوین الماعدم بطلان تقلید میت المجتهد الذی قلده فی حیاته و عدم جواز تقلید المیت آمده
لم یوت و یو قریب اشئی کلامه بر حق مقدمه و مستند این قول دو چیز است اول استصحاب

دوم لزوم عدم جرح و بجهت ثابت است که استصحاب پس بجهت استصحاب در این طایفه است
باشد و در وقت لازم و در وقت دیگر که التیوت بوده باشد یا اعتبار باقی بانی وقت
میخورد و ثبوت در زمان اول کفایت میکند در حکم ثبوت آن در زمان دیگر که التیوت
آورده و در مابقی چنین نیست بلکه جواز تقلید ثابت است بشرط آنکه جرح در صورت ثبوت
مشکی است نظر باینکه اشقا و شرط مستلزم اشقا و مشروط است اما آنکه جواز تقلید ثابت
بشرط جرح است بجهت پس بجهت آنکه ثبوت و عدم جرح از عمل بطلان از آن است و مستند مقتضی
جواز است مطلقا و این روش نقل مجتهد ما دلیله علی استصحاب ثبوت یا جرح و غیر آنکه اگر در
ساقی بیان شد و باقی مانده عدای آن از جمله عمل مقتضای طایفه است که در زمان آن
اگر چه در هر حال تقلید آن نموده پس جواز عمل بقول مجتهد مشروط با جرح است و این
مدلول بر حکم اجماع است چنانچه بجهت کفایت میکند این باب حکم مذکور را
مسکت فرموده و قد صرح الاصب بانشر اطیحات المجتهد فی جواز العمل بقوله
و بر فرض انقضای عی از این مرحله میگوید شرط استصحاب بقای مومن است و این در
این مقام مشکوک است نظر باینکه ثابت در حق محقق در هر حال بجهت عمل بقول آن
و این که المیت ثابت نیست نظر باینکه ادعا قطع کما از عدول بقول مجتهد فرموده
در جواز تقلید کما سنن و عدم آن است از این روایت که مرحوم سید السید صدر الدین
تدریس تعبیر عدم بطلان تقلید فرموده فی قوله و ان بعضی المتفرغین الماعدم بطلان تقلید
المجتهد الذی قلده فی حیاته اما فی عیادته ان تقلید پس شرط استصحاب بقای مومن بوده
بجهت مومن است پس مشکوک است در این مقام صحیح خواهد بود اگر کسی بگوید مسلم نه از این ثابت نه
سید بنید جرح و جرح عمل بقول این مجتهد بوده پس جرح و جرح عمل بقول این مجتهد است و ثابت
باین مجتهد میان خود و جرح میگوید مفرغی در عمل کلام در عمل است و فعل از عمل مشخص نیست
لما از عمل و جرح عمل است بقول حای مجتهد معانی در صورتیکه اعلم و اولی او شایسته چنانچه مفرغی است
طایفه نیست در جواز عدول فی الزمان و جرح عمل بقول مجتهد مسوی شکیان نموده باشد که در هر حال
در لزوم عدول و عدم لزوم است و نظر باینکه اصل جواز نیست است بطلان در وجه

[illegible][illegible]

وقت بعد باشد و چندی است هرگاه کسی آن سفره را در اول نماز جاریست در حق ایمان باشد و اگر
 در منزل اگر ایمان بقدری ظهور در سفره نماید و وجه ثبوت نماید در مواردی که در ظاهر ظاهر انوار در نماز
 میجویم در بیان وقت نافذ ظهور است و درین چند قول است احوال و هما مع الاقوال آنست
 که وقت نافذ است با مقدار وقت فرقی و این قول را صاحب جمیع و غیره حکایت نموده اند و حال
 بقدر این برآورده ایم که کلام الله تعالی در وجه ثبوت صحت نماز اگر چه موافق است چندین فرموده است
 اوقات نافذ هر فرقی نیست است و اول آن فرقی که مذکور شد در اوقات فرایق آنکه صوم و
 اجرای نماز ظهر را در حق نماز شبانه رسیدن ظهر و عصر است و وقت نماز ظهر را در حق
 عصر و شبانه رسیدن ظهر و عصر است و این فرقی که در حق نماز شبانه رسیدن ظهر و عصر است
 که وقت نافذ ظهور است تا آنکه ظهر و عصر و شبانه رسیدن ظهر و عصر است و این فرقی که در حق نماز
 در نماز عصر صحت است که در حق عصر و شبانه رسیدن ظهر و عصر است و این فرقی که در حق نماز
 در حق نماز شبانه رسیدن ظهر و عصر است و این فرقی که در حق نماز شبانه رسیدن ظهر و عصر است
 تا آنکه ظهر و عصر و شبانه رسیدن ظهر و عصر است و این فرقی که در حق نماز شبانه رسیدن ظهر و عصر است
 این قول مختلف بعضی است که گفته اند از آنکه این وقت صحت دارد که گفتیم فرقی نیست تا آنکه
 بعضی فرقی بر عدم استند نموده اند و قولیم و این معنی الاقوال آنست که وقت نافذ ظهور است
 تا آنکه ظهر و عصر و شبانه رسیدن ظهر و عصر است و این فرقی که در حق نماز شبانه رسیدن ظهر و عصر است
 و نافذ است و بعد از آن تحقیق نماز ظهر و عصر و این معنی که ایمان نافذ ظهور در وقت نماز
 بعد ظهر و عصر و وقت آن وقت نافذ عصر است تا آنکه ظهر و عصر و شبانه رسیدن ظهر و عصر است
 برسد بعد از آن تحقیق نماز ظهر و عصر و این معنی که ایمان نافذ ظهور در وقت نماز
 و قبل از عصر و این معنی الاقوال قول آنست که این وقت نافذ ظهور است و این فرقی که در حق نماز
 در این مقام که جان خود را در طلب است اول آن است که هرگاه کسی در اول نماز که
 حاضر نشد گفت نماز خود را در اول وقت ایمان نمود و هم چنان حرکت نماز عصر
 نمود و نماز عصر را بعد از نماز ظهر و عصر بنا فاصله عصر آورده و نماز عصر را در وقت
 و در سجده نماز عصر نشد در این وقت باطل نیست و بعد از آنکه نماز عصر در وقت

در حق نماز شبانه رسیدن ظهر و عصر است و این فرقی که در حق نماز شبانه رسیدن ظهر و عصر است

صورت آید و این ایمان نافذ ظهور در وقت نماز عصر و این فرقی که در حق نماز شبانه رسیدن ظهر و عصر است
 و نافذ است که ثابت است و این فرقی که در حق نماز شبانه رسیدن ظهر و عصر است
 این است که چنانچه باشد و این فرقی که در حق نماز شبانه رسیدن ظهر و عصر است
 در یکی و غیره آن است که زمان بروج خلق حادث بدو سجده و غیره است که در هر یک
 بوده باشد در یک ساعت نیم ساعت و دقیقه است و یکبار رسد در هر ساعت و از ده دقیقه
 در آخر جمعی باشد که اول در وقت بروج خلق بدو سجده و غیره است که در هر یک
 و یکبار رسد در هر ساعت نیم ساعت و دقیقه است و یکبار رسد در هر ساعت و از ده دقیقه
 ساعت نیم است و از ده دقیقه است و یکبار رسد در هر ساعت نیم ساعت و از ده دقیقه
 حوت است بروج خلق بدو سجده و غیره است که اول در وقت بروج خلق بدو سجده و غیره است
 و یکبار رسد در هر ساعت نیم ساعت و دقیقه است و یکبار رسد در هر ساعت و از ده دقیقه
 در یک ساعت نیم است و از ده دقیقه است و یکبار رسد در هر ساعت نیم ساعت و از ده دقیقه
 و در آخر حوت که اول در وقت بروج خلق بدو سجده و غیره است که اول در وقت بروج خلق بدو سجده و غیره است
 سجده در هر ساعت نیم ساعت و دقیقه است و یکبار رسد در هر ساعت نیم ساعت و از ده دقیقه
 ساعت آنست دقیقه و یکبار رسد در هر ساعت نیم ساعت و از ده دقیقه و در آخر حوت که اول
 نور است بروج خلق بدو سجده و غیره است که اول در وقت بروج خلق بدو سجده و غیره است
 مقدار یکبار رسد در هر ساعت نیم ساعت و دقیقه است و یکبار رسد در هر ساعت و از ده دقیقه
 و در وقت آنست دقیقه و یکبار رسد در هر ساعت نیم ساعت و از ده دقیقه و در آخر حوت که اول
 آخر نماز که اول در وقت بروج خلق بدو سجده و غیره است که اول در وقت بروج خلق بدو سجده و غیره است
 و مقدار یکبار رسد در هر ساعت نیم ساعت و دقیقه است و یکبار رسد در هر ساعت و از ده دقیقه
 در یک ساعت نیم است و از ده دقیقه است و یکبار رسد در هر ساعت نیم ساعت و از ده دقیقه
 و یکبار رسد در هر ساعت نیم ساعت و دقیقه است و یکبار رسد در هر ساعت و از ده دقیقه
 سلطان مشروط است و آخر سلطان اول است و اول سلطان اول است و اول سلطان اول است
 و در مشروط است و آخر سلطان اول است و اول سلطان اول است و اول سلطان اول است

وسط است و آخر سبب یعنی اول میزان مثل اول است و وسط میزان مثل وسط است
 و آخر میزان یعنی اول مقرب مثل اول است و وسط مقرب مثل وسط است و آخر
 و آخر مقرب یعنی اول قوس مثل اول است و وسط قوس مثل وسط است و آخر
 و در بعضی مواضع اگر چه اشتباه شده لکن بخوبی نیست که منافی باطله بوده باشد بنا بر
 عمل بمقتضای آن نمودن در امتیاز نوافل واجب است خفی نماید آنچه مذکور شد در صورت
 در وقت فله ظهیر در عصر و در عصر و در روز جمع چنان نیست و هم چنان
 رکعت نافله روز جمع علاوه است از عدد رکعت نافله سبب بر یک رکعت
 پس عدد رکعت نافله روز جمع است و اشکال در این نیست بلکه کلام در وقت
 امتیاز این است رکعت است و احوالات در این بسیار است اول این است که امتیاز
 شود بجمع است رکعت قبل از زوال جمعه یعنی در یک دفعه ظاهر این است که جایز باشد
 در هر وقت از اوقات قبل از زوال که بوده باشد خواه وقت پیش باشد از اوقات
 یا وقت پس باشد از اوقات ب یا قریب زوال بوده باشد در هر وقت که خواست
 باشد بجمع است رکعت را یک دفعه امتیاز نمود و اگر آن است که بجمع است
 رکعت را با امتیاز نماید قبل از زوال لکن متفرقه این نیز بخوبی که خوانند باشد ظاهر
 این است که جایز بوده باشد لکن افضل این هم مضمومه آن است که توزیع نمودن باین
 نحو که شش رکعت را وقت این طاعتش یعنی وقت پیش باشد از اوقات
 سطح زمین امتیاز نماید و شش رکعت را وقت که اوقات پس باشد از اوقات
 رکعت را قریب زوال امتیاز نماید و در رکعت را افضل زوال یعنی بسیار
 نزدیک امتیاز نماید و بعد از تحقق زوال ظاهر این است که جایز باشد باین معنی که اگر
 نیست یا بجز این در رکعت را بعد از زوال امتیاز نماید و اگر اوقات این زوال
 و امتیاز این در رکعت نموده باشد قبل از امتیاز بقریب امتیاز باین در رکعت را نماید
 سیم آن است که امتیاز نماید بجمع است رکعت نافله بعد از زوال و قبل از امتیاز
 بقریب جمعه برده باشد یا متفرقه بین قسم اگر چه از کلام مستفید نمی در شرح

علم الامور

و شرح ارشاد و نیز در لکن می در عدم مجاز است چهارم آن است که امتیاز نماید بجمع است
 رکعت نافله در میان و نیز خواه جمعه باشد خواه متفرقه این نیز بخوبی اگر چه در حرم طاعت
 در نهایت احکام و مستفید می در شرح ارشاد و نیز می در مجزای آن است
 که امتیاز نماید بجمع است رکعت را بعد از زوال و نیز می در مجزای آن است
 خواه جمعه امتیاز نماید یا متفرقه لکن کلام در این است که در این وقت بر وقت و یا
 نماید یا نیست از اول این است که قصد قریب نماید و متفرقه زوال و وقت یک باشد
 ششم توزیع است و این بجز قسم متفرقه و نیز در اول این است که بعضی از این نافله
 قبل از زوال امتیاز نماید و بعضی را بعد از زوال قبل از زوال و نیز در وقت و یا
 یعنی از آنرا بعد از زوال و قبل از زوال و باقی را قریب امتیاز نماید و یا
 آن است که بعضی را بعد از زوال امتیاز نماید قبل از زوال و باقی را بعد از زوال
 رابع آن است که بعضی را بعد از زوال و قبل از زوال و بعضی از آنرا قریب امتیاز نماید
 و بعضی را بعد از زوال و قریب امتیاز نماید و بعضی را قبل از زوال امتیاز نماید و بعضی
 بعد از زوال قبل از زوال و بعضی را قریب امتیاز نماید فقط بعد از زوال و بعضی
 نماید باین است که هیچ یک از این اوقات هم نموده باشد باین اوقات هم و بجز
 که مضایقه از مجاز امتیاز نماید آن است که بعضی از نافله را قبل از زوال امتیاز نماید
 و نیمه را قریب امتیاز نماید و ششم از این مخصوص است باین است که هشت رکعت در میان
 قریب امتیاز نماید و ثانی آن است که شش رکعت قریب امتیاز نماید و ثانی آن است که
 که بعضی از نافله را قبل از زوال امتیاز نماید و نیمه را بعد از زوال و ثانی آن است که
 باین پیوسته نماید یعنی بعضی را قبل از زوال امتیاز نماید و بعضی را بعد از زوال لکن فی بین
 و نیمه را بعد از زوال و قریب امتیاز نماید و ثانی آن است که شش رکعت قریب امتیاز نماید
 این است که شش رکعت قریب امتیاز نماید و ثانی آن است که شش رکعت قریب امتیاز نماید
 باین است که شش رکعت قریب امتیاز نماید و ثانی آن است که شش رکعت قریب امتیاز نماید
 مگر این مرکز هر چه شد بجمع مجاز است لکن افضل از همه آن است که امتیاز نماید بجمع است

قبل از زوال خورشید که مذکور شد باین نحو که شش رکعت است و شش رکعت
وقت ارتفاع آن و شش رکعت قریب زوال و در رکعت نهم از آن کلامی در این مقام
که هرگاه بعد از ظهر بعد از اذان در روز جمعه یا حکم فوجیال خود قریب است یا غیر فوجیال که
اینان نماز نافله در این دو روز قبل از نماز عید را از آن مترشح است ظاهر هرگز غیر از آن
بهر باشد و مطلبی از احتمال اول پس نافله مذکوره بر حال خود باقی است و اگر صورت
مفروضه بوده باشد ظاهر این است که هرگز در غیر این نمازیده باشد و مطلبی از آن
که قریب این است رکعت نماز نافله ظهر در روز است یا از نافله ظهر در روز است یا نه
رکعت از نافله ظهر این است و چهار رکعت از نافله ظهر در روز است در مقام نیت ظاهر
ظاهر احتمال اول است پس ده رکعت اول را نیت نافله یا صلوٰه بعد از نماز نافله
و ده رکعت باقی را نیت نافله ظهر پس اول این است که نیت اینکه از نافله ظهر
است یا از نافله ظهر یا نیت نافله ظهر یا نیت نافله ظهر یا نیت نافله ظهر یا نیت نافله ظهر
در میان وقت نافله مغرب است وقت این نافله داخل می شود از انقضای عصر
و نیت نماز مغرب نافله از تحقیق خود پس جایز نیست اینان بنا بر مکرر از ادای
نماز مغرب در آخر وقت این نافله خلاف است به قول اول شهر و معروف باین فقدان
است که وقت آن منقطع شود بزوال حره مغرب و ظاهر تحقیق در معتبر و علامه در
شتر و عرفی اتفاق علی شش رکعت باین مطلب و این است که معتد است
وقت مغرب و این فی شش رکعت است در دروس و صاحب مدرک سیر جمیع
مابین هر دو قول است اول در حق نماز در هر دو حق مظهر و این ظاهر شود از ادای
ایضا السلام در کافیه نظر باینکه در فصل صلاه سنه فرموده است که وقت نافله ظهر
معتد است با مقدار وقت آن خریفه در وقت نماز مغرب قابل شده که وقت
نماز مغرب شود بزوال حره صوبه و وقت با نیت نافله شش رکعت و این را باین
اقوال قول اول است بدانکه مناسب این است که نیت نافله در این مقام بچند جزو اول
آن است که هرگاه فرض شود که در بعد از عصر یا بعد از عصر نماز که نیت نافله

ناید باین قصد است این هر دو نماز نافله افضل بعد از رفع حاجت شد و قرار داد است اینان بنا بر
مغرب یا بعد از زوال است این است اینان بنا بر بدست قضا و اگر قبل از زوال است
ظاهر این است که اینان به نیت ادا می شود و در دوم آن است که مکرر است خوف نیت این
مغرب نافله آن در هر حال باین چهار رکعت سیم سجده نکر که مستحب است بعد از فراغ
از نماز اول این است که اینان بنویسد یا سجده مقدم نافله مغرب در میان
نوافل مذکوره است نسبت بغیر این و در این چند مقام نیست اول آن است که نافله ظهر
مراهم این و نیت در وقت این و نماز نیت این و حال آن است که هرگاه کسی بگوید
از نافله ظهر را افاضه ادا این نماز دو وقت نافله ظهر در این صورت جایز است که
هفت رکعت دیگر را نماز نافله کند و این نیت نافله رکعت را بعد از انقضای وقت نافله
اینان ناید بعد از اذان نماز ظهر یا بعد از ظهر این است حال در نافله ظهر پس هرگاه یک رکعت را
وضعا ادا در وقت نماز اینان ناید و وقت این نافله قضی می شود و اینان نافله ظهر ناید
مقدم نماز ظهر و اینان در این نیت کلام در این است که باین حکم مخصوص است
که این شخص باحقا و بعد وقت نافله شروع نماید و بعد از اتمام یک رکعت نافله
او متکلف نشود باینکه شخص باین صورت نیت نافله حکم ثابت است در صورتیکه قبل از
شروع نماز نافله مستقد آن بوده باشد که وقت نافله وسعت ندارد و اگر یک رکعت از آن را
در این صورت جایز است یک رکعت را در وقت اینان ناید و نیت را در خارج وقت ظاهر
این است که حکم در هر صورت ثابت بود و بعد از شخص در صورت اول نیده باشد و اگر این
در صورت است که خروج وقت نافله بعد از اتمام یک رکعت نافله باشد و اگر قبل
اقام یک رکعت کرده باشد باین حکم ثابت است اما در این صورت تمام رکعت جایز است
با آنکه قطع آن نماز مضاعف است ظاهر اول است پس هرگاه این است که باحقا و نیت
وقت شروع نماز نافله هرگز نباشد و قبل از اتمام رکوع نماز و اتفاقا در اول هر نماز نافله
خارج شود قبل از اتمام رکعت در این صورت اگر چه تمام رکعت جایز است و نیت نافله
نماز را و در این نیت کس ناید و نیت نافله جایز است و اگر نماز نافله در نماز نافله

[illegible][illegible]

[illegible]

2034.

[illegible]

لازم است قبول از شش مع نمودن بنا بر تخصیص علم بدخول وقت نماز با مکان علم
 واقع در صورت عدم امکان علم گفته منطقه در دخول وقت چنانچه کسی که در صورت ممکن از علم
 گفته منطقه نموده و شروع بنا بر نماز باطل می نماید و خواهش شود که کمال تأمل و دقت در خارج
 شده یا بعبر در خارج وقت شده و بعضی در وقت باشد بلکه نماز باطل است اگر پیشتر نشود و اگر بعد از
 واقع در وقت شده باشد و نماز هرگاه ممکن از تخصیص علم نباشد در این صورت اعتدال منطقه می توان
 نمود و این قسم منقسم بدو قسم میشود اول آن است که ممکن از تخصیص علم در وقت نیست و دوم
 چنین است که با حصول علم از استیفاء در این صورت اعتدال منطقه در دخول وقت باشد چنانکه
 دوم آن است که ممکن از تخصیص علم در این وقت نیست لکن راه حصول علم در وقت نیست مثلاً بوم
 غیم در این صورت نیز اعتدال منطقه ظاهر نیست میزان نمودن بوم از زمین است که تا کمال نماز باطل
 بدخول وقت حاصل شود و بلکه بهمان منطقه بدخول وقت نماز می تواند نمود پس اگر اعتدال منطقه در این
 صورت نبود تا از این نسبت یا معلوم کرد که اقل او مطابق واقع بوده یا معلوم شد که مطابق واقع
 نبوده است با علم مطابق و عدم مطابق بهیچ یک شخص نشد تحت عنوان اول قسم اول است
 و قسم چنین است حال در قسم ثالث و اول قسم ثانی پس آن بر دو قسم میشود یکی قسم اول است
 اگر چه در وقت او شخص نشد که بعد از آن در وقت او در خارج وقت شده و بعضی در وقت او
 این قسم نیز در خارج است اگر چه احوالی واقع در وقت اقل بعد از وقت یا جز او واقع در وقت
 اقل بعد از وقت یا جز او واقع در خارج وقت و وقت لکن این در صورتی که وقت او بعد از
 خارج از وقت شخص نشد و لکن قبول از دخول وقت اما اگر بعد از نماز تمام نماید در این نماز وقت
 داخل می شود و بعضی از جوانی نماز بعد از دخول وقت می شود در این صورت ظاهر این است که نماز
 باطل بعد از آن قطع نارد در این وقت که ظاهر مشخص نشد که هنوز وقت اقل نشده و محتاج است
 اگر چه عالم بعد از آن که قبول از تمام صلوات وقت داخل می شود و قسم دیگر آن است که اگر چه احوالی
 صلوات واقع نشود در خارج وقت در این قسم ظاهر و احادیث آن در وقت آن لازم است
 راجع و افضله هر سه نماز آن است که بعد از دخول وقت آن بگذرد و در این
 بان نماز که در مولا ضعیف شد که پیشتر شده از این حکم چنین نیست بلکه تاخیر از آن است
 اول نماز هر چه در وقت اول در حق نافله گذران است که بعد از آن نافله تاخیر نماید و همچنین

نماز و غیره

نماز هر چه از آن است که بعد از آن نافله تاخیر نماید و همچنین نماز هر چه از آن است
 که بعد از آن نافله تاخیر نماید و همچنین نماز هر چه از آن است که بعد از آن نافله تاخیر نماید
 اول نماز هر چه از آن است که بعد از آن نافله تاخیر نماید و همچنین نماز هر چه از آن است
 که بعد از آن نافله تاخیر نماید و همچنین نماز هر چه از آن است که بعد از آن نافله تاخیر نماید
 آن در وقت که گفته شد در دخول وقت جایز نیست چنانچه تاخیر از آن است که بعد از آن نافله تاخیر نماید
 کثیر است نماز هر چه از آن است که بعد از آن نافله تاخیر نماید و همچنین نماز هر چه از آن است
 حرک از این علل این در وقت قضیت آنها با نظر نگاه و بهیچ میان عصر باطل و احوال
 هم چنین می نماید باین صورتی که بعد از آن نافله تاخیر نماید و همچنین نماز هر چه از آن است
 بهیچ تقریب از آنی که با رعایت اینان صورت را در اوقات صلوات قضیت آنها پس از آن
 نماز هر چه از آن است که بعد از آن نافله تاخیر نماید و همچنین نماز هر چه از آن است
 آن بعد از آن نافله تاخیر نماید و همچنین نماز هر چه از آن است که بعد از آن نافله تاخیر نماید
 شود و بعد از آن نافله تاخیر نماید و همچنین نماز هر چه از آن است که بعد از آن نافله تاخیر نماید
 تکلیف آنها چنین است که بعد از آن نافله تاخیر نماید و همچنین نماز هر چه از آن است که بعد از آن نافله تاخیر نماید
 تاخیر از آن اول واجب است بلکه ایضا تاخیر از آن نافله تاخیر نماید و همچنین نماز هر چه از آن است
 بمقتضای آن معمول می دارد و اگر آنوقت نمی میکند و نماز میکند در حق می ماند در صورتیکه
 بهیچ نظر او بهیچ باشد با نفس او می تواند و گوشت بر او نیست و اگر در وقت اقل در وقت اقل
 بر صلوات حشمت تاخیر از آن است که بعد از آن نافله تاخیر نماید و همچنین نماز هر چه از آن است
 وقت قضیت در حق معلوم و معلوم نمی کند باین صورتی که در وقت قضیت
 هر دو بعد از آن نافله تاخیر نماید و همچنین نماز هر چه از آن است که بعد از آن نافله تاخیر نماید
 قائم بهیچ باشد و چنانچه تاخیر از آن نافله تاخیر نماید و همچنین نماز هر چه از آن است که بعد از آن نافله تاخیر نماید
 در این صورت تاخیر از آن نافله تاخیر نماید و همچنین نماز هر چه از آن است که بعد از آن نافله تاخیر نماید
 باین طریق و وقت چنین باشد که تاخیر از آن نافله تاخیر نماید و همچنین نماز هر چه از آن است که بعد از آن نافله تاخیر نماید
 حاجت متعبر و در آن وقت تاخیر از آن نافله تاخیر نماید و همچنین نماز هر چه از آن است که بعد از آن نافله تاخیر نماید

سپه سال است که شروع نماز لایق قدم بین طحوف و سرود و وقت مشترک بود باشد و در
قسم لازم است که بعضی از اهل حق با عدول از نماز لایق بسوی نماز سابق بیخ قیاس
وقت نماید و لایق سابقی پس از آنکه قرار دهد که این نماز را در هر شب با وقت قسم چهارم
آن است که زمان شروع نماز در زمان مذکور هر دو در وقت تحقق بین زمان هر دو باشد
مشترک است که شروع بعد از آنکه در آن وقت خود با وقت دیگر آنکه در آن زمان هر دو
برگشت بدو در آن زمان که هر دو از آنکه در آن زمان هر دو در آن وقت خود با وقت دیگر
عدول از آنکه در آن وقت با آنکه در آن زمان هر دو در آن وقت خود با وقت دیگر
نماز بقی از آنکه در آن وقت با آنکه در آن زمان هر دو در آن وقت خود با وقت دیگر
بعد وقت مذکور حالت وقت تحقق نماز لایق بعد و این قسم اگر حجت است که اگر عدول
نماز سابق نماید تمام کند منتهی از آنکه یک وقت از نماز لایق در وقت خود بخوابد
از عدول از آنکه در آن وقت با آنکه در آن زمان هر دو در آن وقت خود با وقت دیگر
از نماز سابق را در وقت ایمان نمود و از آنکه در آن وقت با آنکه در آن زمان هر دو
نموده و خود بخوابد از آنکه در آن وقت با آنکه در آن زمان هر دو در آن وقت خود
آن است که هر دو در آن وقت با آنکه در آن زمان هر دو در آن وقت خود با وقت دیگر
و خود بخوابد از آنکه در آن وقت با آنکه در آن زمان هر دو در آن وقت خود
با در وقت مشترک است با در وقت مشترک است با در وقت مشترک است با در وقت
تقدیر بر زمان شروع نماز لایق با موافق است با زمان و این قسم با آنکه در آن وقت
مستعد و با آنکه در آن وقت با آنکه در آن زمان هر دو در آن وقت خود با وقت دیگر
پس عدول از این مقام ثابت که از آنکه در آن وقت با آنکه در آن زمان هر دو
شروع است با آنکه در آن وقت با آنکه در آن زمان هر دو در آن وقت خود با وقت دیگر
و این قسم مشترک با این هر دو در آن وقت با آنکه در آن زمان هر دو در آن وقت خود
نماز باطل است با این هر دو در آن وقت با آنکه در آن زمان هر دو در آن وقت خود
که زمان شروع نماز لایق با آنکه در آن وقت با آنکه در آن زمان هر دو در آن وقت خود

روزنامه

از آن و زمان شروع بآن هر دو وقت مشترک باشد و زمان بوده باشد در این وقت اگر چه
عدد و یا ثابتی که ظاهر آن است که ملاقی صحیح بوده باشد و اعداد آن در وجه بوده باشد
پس اینان منباید بخارسانتی بتمیخ و چهارم آن است که زمان شروع بزمان فراغ
از ملاقی مختلف باشد باین یکی که زمان شروع مشترک باین هر دو باشد باشد
درمان فراغ شخص باین ملاقی باشد چنانکه آن است که زمان فراغ موافق بهم باشد
بازمان شروع باین یکی که هر دو وقت شخص باین ملاقی باشد در این صورت ملاقی صحیح
و عدد و یا ثابتی و از آن است اینان نباید بخارسانتی یکی در این صورت فارغ
سابق و یا بعد از آن اینان نباید از آن باشد باین یکی که هر دو وقت شخص در وجه
از غرض بقا ملاقی باین ملاقی از آن ثابت خواهد بود و از آن باین هر دو عدد رکعات مساوی
فقط باشند یا مختلف و صورت مساوات هر دو چهار رکعتی باشند یا یک رکعتی یا هر کختی
یکی در این صورت از آن ملاقی باید که هر دو وقت باین یکی که هر دو وقت ملاقی
باشد باشد خلاف در چهار رکعتی باین صورت در وقت ملاقی است در دو و از این یکی است
و در چنین در مختلفی پس هر دو عدول شخص خواهد بود باین یکی که ملاقی مختلف حال شود
در زمانی که در این است از این است که هر دو زمانی باشد چنانکه ملاقی در این صورت
با هر دو وقت باشد یا مختلف باین یکی که هر دو ملاقی باشد و عدول البه باین
و از این یکی که هر دو ملاقی است یکی زمان ملاقی است و عدول در صورتیکه عدول است
البه هر دو ملاقی در رکعات بهم باشد یا نه ملاقی فراغ است که هر چه
هر قبل سلام بوده باشد که آن از آن خارج باشد و در چنین است در صورتیکه عدول است
و عدول البه مختلف بهم باشند یکی رکعات عدول یکی عدول البه ملاقی در وجه باشد
از رکعات عدول است ملاقی عدول است فارغ باشد و عدول البه فارغ و اقامه
هر که رکعات عدول است بهیچ وجه باشد از رکعات عدول البه ملاقی عدول است فارغ است
و عدول البه فارغ است یکی در این است که ملاقی عدول قبل از فراغ بود و ملاقی صحیح
چه ظاهر است که بعد از فراغ پس ایستاد در رکعت اخیر و یا بعد از رکعت خواهد بود شخص است

[illegible]

از مرکز دایره نقطه مرکزی بنویسد خطی از این خط منتهی شود و اگر فرض شود
 که طول این خط از مرکز به سمت راست از طول مرکز در این صورت که جنوب باشد و طول
 بود خطی از مرکز به سمت چپ که جنوب و شمال باشد و از طول مرکز از طول مرکز به سمت چپ
 از خط دایره به سمت شرق و مابین دو نقطه خطی منتهی شود و در نقطه مشرق و جنوب
 مشرق و جنوب و از خط دایره به سمت جنوب و از خط دایره به سمت شرق و مابین دو نقطه
 و منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و از مرکز دایره خطی خارج میشود و منتهی شود
 خطی این خط منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 از مرکز دایره به سمت شرق و مابین دو نقطه خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 باشد با مرکز دایره خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 طول این خط منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 در اول نقطه تا در مشرق پس از آن خط مشرق منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 چنین نیست چنان در صورتی که مرکز دایره اول سمت چپ منتهی شود و خطی منتهی شود
 با دایره اول سمت چپ و این خط منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 در دو نقطه است و اگر دایره اول سمت چپ منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 که غایت منتهی شود و دایره خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 این است که گفته شود که دایره اول سمت چپ منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 بعد از آن شروع منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 این دایره منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 از طول مرکز دایره اول سمت چپ و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 از دایره معدل الخط است بعد از مرکز دایره اول سمت چپ و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 نمیکند نسبت را نسبت به مرکز دایره اول سمت چپ و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 سمت چپ که خط منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود

موقوف

منتهی است که به مرکز دایره اول سمت چپ و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 بعد از آن نسبت را نسبت به مرکز دایره اول سمت چپ و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 رأس مرکز دایره اول سمت چپ و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 و این در صورتی که طول مرکز دایره اول سمت چپ و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 که طول مرکز دایره اول سمت چپ و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 قبل از آن نسبت را نسبت به مرکز دایره اول سمت چپ و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 اول سمت چپ و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 التماس خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 تا بعد مابین این دایره است با دایره معدل الخط و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 منتهی است که به مرکز دایره اول سمت چپ و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 مرکز دایره اول سمت چپ و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 نه نقطه به مشرق و هو المطلوب بطریق دیگر از طریق دیگر که خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 که ملاحظه خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 قیود خواهد بود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 از دایره معدل الخط و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 از معدل الخط که خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 سوط با در وقت هر دو خواهد بود نسبت را نسبت به مرکز دایره اول سمت چپ و خطی منتهی شود
 که بعد از آن نسبت را نسبت به مرکز دایره اول سمت چپ و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 قدس است و و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 و در دایره معدل الخط و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 و اما تشخیص آنکه نسبت را نسبت به مرکز دایره اول سمت چپ و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود
 طوی که خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود و خطی منتهی شود

نخل است و در دهنه است چنانچه پیش رو است نموده که فرموده که در دهنه چنانچه است بجهت آنکه آن
 سنان است که از دهنه نخل بیرون می آید و بر آن است بنای قند و آن سنان را در دهنه نخل
 و بجز و عدم انطباق مضمون این حدیث با آنچه فقهاء گفته اند ظاهر است و حدیث دیگر که در رو
 شده باشد در بیان قبلا ظهور از آنچه مذکور شد باید به این پس هیچ در آنچه فقهاء ذکر فرموده اند
 میباشد قواعدی نبوده باشد لکن انطباق این است انطباق آنچه ذکر فرموده اند در بیان
 قبلا و علامات قواعدی نبوده که از شکی دارد و از جمله فرموده اند اهل هر اقلی حری باشد متوجه
 شوند بوی رکن از دهنه که در آن رکنی است که در دهنه چنانچه است و بعضی
 که متوجه شوند بوی رکن حریف و آن رکنی است که در دهنه چنانچه است و بعضی
 بر آن ابر و نموده اند که لازم است بنا بر این قبلا عرفی نقطه مغرب بود باشد نه مابین
 و مغرب بر آن حدیث متفق است که گفته شد چون بنای کعبه چنانچه است مربع
 مستطیل بنا بر این هرگاه فرض شود خط مستقیم عرفی شود از رکن که در آن منسوب است
 چنانچه بود بر رکن مغرب لا محاله این مربع مستطیل منقسم میشود به مثلث یک ضلع آن مثلثی
 محصور است مابین رکن چو در رکن و ضلع دیگر از این مثلث محصور است مابین رکنی بنا
 و رکن مغرب و یک ضلع مثلث دیگر محصور است مابین رکن چو در رکن و ضلع دیگر از
 این محصور است مابین رکن و رکن مغرب و ضلع مشترک مابین هر دو مثلث ضلعی است
 که مشهور است مابین رکن چو در رکن مغرب و نیز هر دو مثلث است و بنا بر این هرگاه کسی
 مواج طرف آن حدیث از جانب چنانچه بود لا محاله مواج طرف دیگر این ضلع خواهد بود پس
 کسیکه مواج هر رکن چو لا شود باید که مستقیم عرفی است که مواج و مواج رکن
 مغرب خواهد بود پس مواج نقطه مغرب خواهد بود بنا بر این نقطه سمت قبلا مستطیل مابین نقطه
 جنوب و نقطه مغرب خواهد بود بلکه مابین نقطه مغرب باشد با مواج مابین نقطه مغرب و نقطه
 شمالی پس یک مواج عرفی باشد متوجه رکن نبوده که در آن نصب چنانچه بود و چنانچه خواهد بود
 این است غایب آنچه ممکن است گفته شود در بیان ملائمت و این مطلب اگر چه چنانچه است
 که مذکور شد لکن هیچ مابین این و میان آنچه فرموده اند از جهت شکست قبلا اهل عراق آن
 که مشرق را بی جنب است و مغرب را بی جنب است و قرار دهند ممکن نیست بلکه در این صورت

ادعای رکن

ادعای رکن او را بنویسند و این است که کسیکه چنانچه نقطه مغرب است از دهنه رکن است که نقطه
 مغرب شرق در نصف او واقع شود پس نقطه این قسم از دهنه رکن شرقی خواهد بود چنانچه بود بلکه لازم
 است تصور این که در دهنه رکن چنانچه است مابین هر دو رکن باشد هم نقطه رکن چو در دهنه رکن شرقی
 بجانب برار و مغرب را بی جنب است و اگر رکن مغرب چو در نقطه مغرب بود باشد لازم است
 که چو در نقطه مشرق بود باشد پس بنا بر این در صورتی که کسی مغرب را در جنب مابین قرار
 داد و چنانچه مشرق را در جانب برار لازم است که در رکن چنانچه است و رکن با مواج چنانچه
 چنانچه مابین رکن مشرق و مقام حضرت برار است و چنانچه مشرق را در جنب مابین چنانچه
 لکن خط هر چنانچه است بدو شده رکن چو در دهنه مشرق است و چنانچه است بلکه چنانچه مشرق
 اعتدال مابین رکن چو و با این است که تعبیر از آن بحکم چنانچه است رکن مغرب چنانچه
 با مغرب اعتدال خواهد بود بلکه چو در مغرب اعتدال نقطه قبل از دهنه رکن مغرب خواهد
 بود پس با قرار دادن مغرب را بی جنب مابین و مشرق را بی جنب با اینجهت همانند است چنانچه
 مابین این شخصی و جزء از خانه که توسط بود باشد مابین رکن مشرق و مقام حضرت برار است ۳
 لکن چو در از خانه که مغرب بود باشد رکن مشرق چنانچه است بنویسند بلکه است چنانچه
 بعضی رکن مشرق و اگر فاصل هم از این نویسد چنانچه ظاهر است که این مراد بود باشد
 یعنی از این باشد که مغرب را بی جنب است با مواج و مشرق را بی جنب با مواج که از دهنه
 شود چنانچه عرض چنانچه است عرض کعبه طویل آن نیز باز از دهنه چنانچه خواهد بود پس
 در این صورت سبب اختلاف در زیاده طولی است چنانچه مابین این شخص و خط و مابین
 باب مشرق و کعبه است چنانچه مابین او و نفس باب خانه مشرق و کعبه است چنانچه مابین
 این و خط مشرق که مابین باب در رکن چو است و کعبه است چنانچه مابین رکن مشرق و لکن نه چنان
 که مذکور شد و لکن بنا بر این حکم بر چنانچه است چنانچه است بلکه سزاوارد دانست که حکم
 بر چنانچه است چنانچه شود و عاقلان اتفاق بر این است که اهل عراق باید که متوجه رکن عرفی نبوده و آن
 رکن است که چو در آن منسوب است با مواج اهل عراق مشرق را در جانب برار و مغرب را در جانب
 مابین قرار دهند و چون اهل عراق چنانچه است چنانچه است چنانچه است چنانچه است چنانچه است

پوشیدن آن و دیگر ناماست تا جابر بخواند بگوید که حکم جواز پوشیدن اگر چه مرفوع
بوده باشد با خواندن تحویل العین مشکوک است و لکن احتیاطاً بهتر در مرتبه است که آن جزو خطوط
ماخوذ بجهت باشد از جدول غیاث الیوم در فصل حیاه و اما کلام ماخوذ بجهت باشد از آن جدول
در محبت حکم کجاست پوشیدن آن اگر چه در غیر محبت است باز بجهت باشد مشکوک است باینکه ممکن
بست و مخفی بجهت باشد که منع از نماز در جبر ثابت است اگر چه صورت محلی مستوجباً بجهت باشد
بلکه منع ثابت است اگر چه در ظاهر جبر بجهت باشد و آئین غیر حریر را بیکس آن و نه بواجب
آن است که بر سر بگذارد و غایت است پس هرگاه کسی در جبر نماز کند و جاهل
بموضع نماز کند این ثواب جبر است مثل اینکه در نماز جامه پوشید و نماز کرد و بعد از
قراة نماز متحسّن شد که نماز در جبر باشد ظاهر این است که نماز خروج بجهت باشد اعادة آن نماز
لازم بجهت باشد اگر چه عالم بحقیقت نماز در وقت خود و اما هرگاه بر یکس این بجهت باشد باین نحو
که نماز در جامه ایستاده بجهت باشد با خفا و باین جامه جبر می باشد بعد از خروج از نماز متحسّن شد
که جبر پوشیدن ظاهر این است که نماز باطل بجهت باشد و اما تا کسی آن با نام بر پوشید
یا تا کسی که نام بر موضوع ظاهر این است که نماز باطل بجهت باشد و اما تا کسی که در آن بجهت
است الا آنکه در جنت مخصوص ظاهر خواهد شد
آن است
که حکم بر بطلان نماز متحسّن باین است که جبر قدر بجهت باشد که نماز به تمامه در آن
توان نمود بلکه ثابت است اگر چه ملائمت به افعالاً بجهت باشد پس نماز در بند زیر تمام
از جبر یا که نماز جبر بطریق احد و هم چنین است نماز در کلاه و غیر یکی این
مستثنی از جند صورت باشد که قسم آن است که روئیه کلاه و دستگیر کلاه چیزی
جبر بجهت باشد و هم آن است که روئیه خنجر جبر باشد و آئین غیر جبر سیم یکی این است
بغیر آئین جبر بجهت باشد و روئیه کلاه غیر جبر در هر یک از صورت کلاه باشد نماز باطل
خواهد بود چه اعم آن است که بغیر روئیه کلاه جبر بجهت باشد یا بغیر از آئین جبر
آن جبر بجهت باشد در این صورت اگر چه قبیل جبهه باشد و شکاف در جلود آن نیست
و اگر چه باریج باشد حتی آنکه است حکم کجاست ظاهر است اگر چه اجزاء بجهت سبیل

بیتہ دولہی

[illegible]

آن و نیز مفعول بر آن و این فرض نیست و هم چنین جاریست سوار شدن بر جانور
 در بیان آن فرضیه باشد و هم چنین است هرگاه در بر روی زمین انداخته شود مگر اگر
 بود باشد استیجاب آن مگر در است و اما در بر روی زمین اگر چنانچه مثل سوار شدن و طایفه آن
 که حکم نیست نتوان نمود مگر احوط این است و اما در حالتی که بر زمین است و نه بر جانور
 در بر جانور است بدانکه در بر جانور در بر جانور است تا در بر جانور است
 نیست و اما در حالتی که بر زمین است که موجب بطلان ندارد و اگر چه بر جانور باشد
 لباس مکتوف بر زمین است یعنی لباسی که بر زمین است و بر جانور باشد بدانکه
 پوشیدن لباسی که در حالتی که بر زمین است و اما در آن با طایفه این است که بر زمین باشد
 و مراد مکتوف بر زمین است مگر چنانچه بر زمین است و در حالتی که بر زمین است و در بر جانور
 چنین است چنانکه قبطان ابریشم در آن مکتوف باشد خواه در اطراف باشد یا در
 میان بطن هر طرف بدن عری یا چو خال را یا یا میان بطن هر طرف بدن عری یا چو خال را یا یا میان بطن
 که متعارف است و بر خنجرها میگذرانند و هم چنین سر است و مثل این است
 نگه ابریشم که در خنجرها میگذرانند و در خنجرها میگذرانند و در خنجرها میگذرانند
 و هم چنین است بدانکه در خنجرها میگذرانند و در خنجرها میگذرانند و در خنجرها میگذرانند
 در حکم خنجرهای در طاعت بدانکه در خنجرها میگذرانند و در خنجرها میگذرانند و در خنجرها میگذرانند
 که از مفعول طلا بافته شده باشد یا اگر چه طلا باشد بر چنانچه پوشیدن لباسی که در آن
 جاریست باشد مثل اینکه لباسی که در آن بافته شده باشد از مفعول طلا و مفعول نقره
 یا از مفعول طلا و ریشمان و غیره و هم چنین در بر جانور است لباسی که باطل است
 تفصیل مسئله آن است که مسئله منتهی بر چند صورت میشود اول آن است که کل
 لباس مصنع بافته شده از مفعول طلا و هم آن است که لباسی که مرکب باشد از مفعول
 طلا و ابریشم سیم آن است که لباسی بافته شده باشد از مفعول طلا و مفعول نقره
 چهارم آن است که بافته شده باشد از مفعول طلا و ریشمان و طایفه این است که در
 در چنین لباسی در هیچ موردی که باطل نباشد بلکه پوشیدن چنین لباسی جایز است

باشد اگر چه در بیان

باشد اگر چه در بیان جاریست و اما هرگاه لباسی بافته شده باشد از مفعول نقره یا اگر چه
 مرکب باشد از مفعول نقره و ابریشم و حکم از پوشیدن آن و هم چنین در آن
 جاریست پس در بر جانور طلا باطل است خواه طلا باشد یا مکتوف باشد
 به چنانکه در آن جاریست باشد مثل ابریشم یا مکتوف باشد یا مکتوف باشد یا مکتوف باشد
 عیبه باشد مثل مفعول نقره و ریشمان و خواه آن لباسی که باطل است از آنکه عیبه مستور
 لباسی که طلا باشد یا نه پس اگر فرض شود عیبه مستور لباسی که ریشمان باشد مگر لباسی که
 با لباسی که مکتوف را فوق آن پوشیده باشد یا در آن باطل خواهد بود و اما در موردی که
 که لباسی که طلا باشد یا نه پس اگر فرض شود عیبه مستور لباسی که ریشمان باشد مگر لباسی که
 طلا بر این است که بطلان ندارد در مثل سوار شدن بر جانور و مکتوف باشد یا نه و اما اگر
 طلا در دست او باشد اگر چه چنانکه کلام است مگر طایفه این است که باطل باشد و اما مثل
 کیمه طلا در قبا یا خنجر یا دوختن و هم چنین در بر جانور است از مفعول طلا و ریشمان
 نمودن پس مثل این نیز است یعنی بر زمین است و عیبه که موجب بطلان ندارد نیز است
 و اما از مفعول طلا و مکتوف بر زمین است از مفعول طلا و مکتوف بر زمین است از مفعول طلا و مکتوف
 مکتوف است در صورتیکه طلا فاعل باشد یا مکتوف باشد یا نه و اما هرگاه خالص باشد
 یا پس که در طلا در گوش آن باشد اگر چه حکم حکم است مگر عیبه و بطلان ندارد در آن
 در دست نیست مگر این است که اصحاب طاعت بدو را عیبه است آن است خواه در دست باشد
 یا خارج از آن و اما محل طلا یعنی طلا یا مکتوف است طایفه این است که موجب بطلان ندارد
 نبوده باشد خواه سکه باشد یا خنجر سکه بلکه پارچه که منسوج از مفعول طلا باشد
 هرگاه با مصنع بود باشد موجب بطلان ندارد مگر چنانچه بر زمین است در صورتیکه لباسی
 مصنع عیبه باشد یا نه و لباسی که طلا فاعل باشد یا مکتوف باشد یا نه موجب بطلان ندارد
 نیست مگر چنانچه در آن مکتوف است و اما در حق زنان مطلقا نفی ندارد
 نه پوشیدن لباسی که طلا و نه در نمودن در آن و نه لباسی که در آن و نه پوشیدن بر آن
 آن و نه بر او انداختن بدانکه مناسب در این مقام آن است که گفته شود چنانچه اگر چه

که گفته شود در طلا

که بحث بر اذن مالک در غرض از آن جامع است که مغضوب بود که این شخص صالح و عادل
میباشد یا مغضوب بود که این شخص صبی از عیب باشد در این صورت اگر این اخفا و مطابق در
فج می باشد به وجهی که این شخص مغضوب صلاح و عدالت و تدبیر او بعد از این سبب و اذن
در غرض از جامع خود داده و ما دون از این با حق خود نصف باین صفا می باشد شخص است
در شک و در جواز تصرف و نادر در این حالت است در شک که این است که ما دون که
مغضوب عدم انصاف خود است به غایت که اذن بر اذن مالک شده مثل اینکه می دانند اذن بر اذن
بر اذن مالک شده مثل اینکه می دانند اذن بر اذن مالک است بصلاح و عدالت و صحت بودن
اوست و در واقع این شخص می دانند که فاسق و مجرم است پس علت صدور اذن از مالک است
اخفا و صحت اذن است و خود عالم است به اینکه از ادعای اوست پس اخفا علت مغضوب اخفا
معلول است پس به تصرف عین بر وجه باشد این بیان و بهر شکلی است جواب این آن است
که اخفا علت است اگر چه مستند اخفا معلول است لکن مسلم نداریم که در این مقام علت مغضوب است
بجمله اگر علت اذن اخفا مالک است بعد از عدالت مغضوب مثلاً عدالت نفس بعد از این اخفا
مغضوب است چنانکه تصرف مال مالک تابع علم مغضوب است بر رضای مالک و علم رضای مالک اصل است
نظر به علم مغضوب که بحث اذن اخفا مالک است بعد از آن و مغضوب این است که این اخفا و عدم
مغضوب است پس بر رضای علم او حاصل است یا هرگاه فرض شود که قلب این اخفا باشد این مالک
مطلع شد بر رضای این شخص در این صورت علت اذن که اخفا مالک بعد از عدالت و مغضوب اخفا
مستند اخفا معلول است پس علم بعد از رضای اخفا خواهد بود پس تصرف را این حالت باز
خواهد بود چنانچه حال در امثال مقام مغضوب است که گفته شود اعتبار مغضوب در امر از امور
از عالم بواجب امور است باز غیر از اول است در این صورت در حق کسی که علم است عدم
انصاف خود و آن صفت تصرف او در آن چیز که مشروط حق آن صفت است جایز خواهد بود نظر
به اینکه مشروط در این صفت و اخفا نفس است و خواهد بود از این قبیل است این شریقه اما الصدقات
للفقراء و المساکین الا که این صفت است به غایتی است به حق تصرف است در واقع
پس کسی که کسی علم بعد از مغضوب به باشد تصرف در آن نموده نمود اگر چه دیگران مغضوب خواهد

با صفت و این

باشد و چون چنین است پس هر که خلاق عالم چنین نفس را بجهت فحش از نکات مغضوب
پس هر که کسی مغضوب بود باشد که نیست با صفت لکن بجهت تصرف در آن
نموده نمود اگر چه دیگران مغضوب نیست این به باشد و اگر چه است به اخفا صفت
مغضوب در امر از غیر عالم بواجب امور است در این صورت خدا نیست با کلام خود ادا
نموده که مدلول آن اعتبار واقع و نفس مالک است پس عیبت آن لازم و در صورت
اخفا آن تصرف باین صفت مثل اینکه مالک بگوید که این را بجهت تصرف در مال من نموده
کسی که صحت این به باشد در واقع در این صورت هر که کسی که در نفس بعد از اذن
اوست تصرف او در آن مال جایز نخواهد بود اگر چه عالم به باشد که مالک مغضوب است
که او از اصدقای اوست مگر در صورتیکه شخص بعد از علم او مالک اعتبار واقع نیست بجهت
بیکم او را کسی است که چنین بود بجهت واقع اعظم از آنکه مالک را چنین بدانند که بجهت
واقع چنین است بدانند لکن در واقع چنین نخواهد بود در این صورت اگر کسی چنین دانند
که مالک او را اصدقای خود می دانند باز بجهت که تصرف نموده نمود مگر بر تقدیر که مد
گوشد و اما هرگاه اخفا خطای شخص می باشد یا به وجهی که در اخفا که تصرف در این لباس
من نه بجهت آنکه تولد اصدقای من تصرف او در آن لباس جایز خواهد بود اگر چه
این شخص خود را از ادعای مالک دانند مثلاً اگر کسی است لکن فهمیدن آن عیبت است
چنانچه نام بعد از این در توقیفی علام مثل آلوده عیبت انعام و از آنچه
مگر گوشه خطای می شود حکم در صورت من مثل آنکه مالک هر که کسی را عیبت است
با اینکه تصرف در لباس من نه بجهت آنکه نویسم من و فرض شود که این شخص از آن
اصدقای اوست در این صورت میگوید که تصرف این شخص در لباس او جایز نیست نظر به اینکه
من اوست نه به بجهت با حق اوست که او را اوست می دانند پس علم بعد از رضای
او ثابت است اگر چه عدم رضای اوست نه بجهت که واقعیت ندارد و اما هرگاه
بگوید از این شتم هر که کسی است تصرف در لباس من نه بجهت آنکه نویسم من و فرض
که اوست اوست در واقع تصرف در آن لباس نه بجهت نظر به اینکه مغضوب این است

که مالک این شخص مخصوصا خودش خود میداند پس منصرف باو هم میشود نظریه باقیه اولا
ظ هرگاه نسبت پس تصرف در حق او جابر نخواهد بود اگر چه فی الواقع مالک است
او جابر باشد و این در مورد نسبت به شخص بعد باشد که اعتقاد مالک در حق این شخص است
که از اسرار است و اما هرگاه اعتقاد مالک در حق این شخص شخص نباشد یا شخصی باشد
منصرف این میشود بلکه از اعتقاد عدم رعایت و شش خود را هر چند در عا بلا منافه
بدست او موقوف این است که این شخص به نسبت پس حکم تصرف در حق او جابر نخواهد بود
و اما هرگاه القای کلام به خود نماید و مظهر و معنی از واقع و نفس الله بر وجه باشد مثل اینکه
بگوید هر کس از شش من بعد باشد در واقع در نسبت من که تصرف در لباس من نباشد در حق
پسین شخص که مالک حقد این نسبت که شش اوست و لکن در واقع و نفس الله در اعتقاد
اعتدای اوست تصرف در لباس او مجبور نخواهد بود مگر با رضایت که سابقا بر آن شده
خمسین حق مطلب محتاج به تامل بسیار است و آنچه مذکور شد تا این مقام در میان این
صیرت بود و اما اذن خواهی پس آن نسبت فاعله رضای مالک است در تصرف اعلایا بخاطر اذن
اذن از مالک تصرف اذن این مالک است نسبت بمنصرف اذن است با اختلاف فاعله
تصرف با نسبت بمنصرف متعدد است مختلف به تفاوت و دانست اما در
مثل اینکه میگوید نسبت شخصی که من را ضمیمه تو این لباس مرا
رسوخ نموده در وقت بنای نمودن مثلا اذن از این استغفار بگو رضای او در وقت
آن لباس در میان نمیکردن و هکذا مثل اینکه بدو شش خود میگوید
راضی که استغفار این لباس من نموده در حق من از این استغفار میشود و رضای او
در پوشیدن آن لباس در حق دوست او یا آنکه نسبت به کسی گوید راضی که این لباس را
به پوشی در حال نماز و از اینجا مشخص میشود رضای او در این استغفار در حق شخص خاص
مقدس و اما اذن شاهد به نسبت آن اذن است که استغفار میشود بملایم هر کس بهی مالک
و منصرف میباشد و بعد از اذن اذن در حال اذن است که حاصل میشود هرگز تصرف
بلا ملاحظه مالک با خود و که نسبت کفایت میکند در حصول اذن موقوف اسلام مالک

در وقت

اگر چه مخصوص مالک معلوم نموده باشد مثل نماز و در حق مرتبه بهی قدر که شخص که مالک
این شخص است نسبت حال آن تا نسبت بر رضای آن مالک در نماز کردن در حق او جابر نیست
مالک آن صفت بود باشد ظاهرا این است که هر چه باشد چه اذن و یا در اذن مفا که قطع
بعد از تصرف مالک است کفایت میکند و اما این قدر کفایت نمیکند در تصرف نمودن در عا
کسر و در عا کسی که نسبت به شخصی از این مالک از این مقدار که مذکور شد منصرف مالک
با اعتدال است و با قرابت او بمنصرف پس منصرف فاعله اسلام معتقدان اوست صلاح طریق غیبه
آن است بعد از و هکذا هر تصرف فاعله صلاح طریق من غیر اذن موقوف است صلاح
طریقین به قرابت موقوف آن است بعد از و ظاهرا این است معتقد در اذن شاهد علی علم
بر رضای مالک است ظنی کفایت نمیکند مگر در حق مرتبه که ظاهرا این است که ظنی رضای مالک
را که نسبت باند که نسبت به اذن موقوف مابین اذن مذکور در اذن
مثل است که قان ظنی بر ضابط و موقوف ظنی بر خلاف آن پس اذن صریح منصرف رضای مالک است
منصرف مثل اینکه میگوید راضی که در این لباس من نماز بجا آورده باشی و حال او شهادت
میدهد بر خلاف آن مثل اینکه قوال را راه توقف است و از این راه است که در زمانه است
مشخص است که را به صورت عملی تصرف می باشد و از این طریق است که موقوف نسبت
و هم چنین است هر که قول منصرف عدم رضای بعد و منصرف در هر دو صورت عملی منصرف مالک
لازم است بسیار در اذن موقوف است که این اذن موقوف است به کسی که کسی اظهار میکند
بجای این و حال او شهادت میدهد که این اظهار فعلی نیست بلکه من باب تعارف است
ظاهرا هر شخص که قبل از این نسبت عملی حقدی فعلی را به صورت نمونان نموده
هر کس که نسبت بکند در عا مالک حقد است و نمیشد و اما در وقت نیز نمیشد
نه اذن صریح و نه اذن خواهی و نه اذن شاهد علی در این صورت که خدا بعد باشد از آن مالک
او باطل و اعادة آن لازم است و اگر نسبت با خود باشد عا از این نسبت با ناسی موقوف بوده
بناهی حکم انا ناسی موقوف مثل اینکه نسبت پس نسبت ملک که نسبت و هم چنین تا در وقت
از جانب مالک آن نسبت و در آن نماز بجا آورد لکن در وقت پوشیدن آن و نماز کردن

فراغ از نماز و اما هرگاه در اثناء نماز بجهت یا در صورت جد است یا صورت
 لبان پس در این دو مقام است آنست که صورت او متکلف به و این شخص
 جاهل بود در اثناء نماز عالم شد بحقیقت حال این متکلف چه قسم متکلف باشد اینک بعد از علم
 بحقیقت حال این شخص متکلف از تحصیل سبب نیست بوجهیکه مستلزم فعل منافی بنوعیه باشد
 یا نیست و در صورت ثانی بعد از قطع نماز یا متکلف نخواهد بود از تحصیل سبب بانه در صورت
 ممکن این در صورت نیست یا در بعضی وقت و قبل آن است بعد از علم بحقیقت حال ممکن
 بهمه باشد از سبب صورت بوجهیکه مستلزم فعل منافی بهمه باشد و در صورت بعد از علم بحقیقت
 حال و قبل از سبب صورت یا با شرفی از افعال واجبیه صلوات نداند و در صورت علم
 با شرف با قصد مختل شد باین علم بحقیقت حال و صورت بانه در صورتیکه عالم
 بحقیقت حالند و با شرفی از افعال صلوات نداند و فصل هم مختل نشد یعنی بعد از
 و طلاع بلا قصد صورت و نماز را تمام نمود من غیر اشکالی را هیچ خواهد بود و صورت
 در صورتیکه قصد مختل نشد بانه ممکن با شرفی از افعال صلوات نداند و در صورتیکه نماز
 او باطل است و هم آن است که بعد از علم بحقیقت حال متکلف از تحصیل سبب با عدم فعل
 منافی بنوعیه باشد و در صورت یا وقت بیهوشی است بوجهیکه اگر نماز را قطع نماید و تحصیل سبب
 نماید ممکن از ترک رکعت از نماز در وقت یا صورت خواهد بود یا صورت است در صورت
 اول لازم است که نماز را تمام کند با عدم صورت ممکن است که آنرا بجا آورد و در رکوع سجده یا با
 بدل هر یک از آنها و در صورت ثانی لازم است قطع نماز و بعد از صورت استثنائی
 نماز را بدست آن است که ممکن از تحصیل سبب بنوعیه باشد اگر چه با قطع کردن بوده باشد
 و در این صورت قطع نماز جایز نیست بلکه همان حالت نماز را تمام کند لکن در رکوع
 و سجده بجهت مذکور شد آنرا نماید یا با بدل هر یک و غرض در اینجا باین قضی است
 و مستثنای آن نیست و در صورت امین از نماز حرم نماز بنماز یا بدلیل و در صورت
 و در صورت سابقه که نماز را استقامت نیاید و در صورت امین از نماز احتیاط
 در دین متکلفین است که وقت را بر صورت بگذارد و در صورت

نشان است

نشان است بجهت بود بحقیقت صورت قبل از نماز و در اثناء نماز و در اثناء نماز
 شد و در صورت اگر ممکن از تحصیل سبب بنوعیه باشد و وقت بنوعیه باشد قطع نماز لازم است پس
 قطع نماز بنماز یا بعد از صورت استثنائی نماز یا بدلیل است که قصد نماز لازم باشد
 اگر چه ممکن از سبب در نماز بنوعیه باشد با عدم فعل منافی و در آنکه ممکن از تحصیل سبب بنوعیه باشد
 و در صورت قطع نماز جایز نیست لکن نماز را تمام نماید است و در صورت امین و نماز بجهت رکوع
 و سجده آنرا نماید یا با بدل و در صورت امین نماز را تمام نماید بنماز نشد و اما در صورت
 محقق است پس اگر در نماز متکلف از صورت بوجهیکه مستلزم فعل منافی بنوعیه باشد
 لازم است صورت نماز را تمام نماید و اگر ممکن از صورت باین گونه بنوعیه باشد
 بهمان حالت نماز را تمام نماید است و در صورت امین و نماز نشد و در صورت عدم
 امین با وضع بد بر صورت و ارباب سبب بجهت رکوع و سجده آن است که نشد
 صورت مختص بجهت نیست بلکه عام است نماز صلوات مفوضه بهمه باشد یا نافه
 نشد بجهت صورت در نماز آنکه با عدم آن نافه یا سبب و صورت با علم و شرفی
 نیز بهمه باشد و هم چنین ظاهر این است شرفیه صورت مختص نیست بوجهیکه
 ثانی است در هیچ صلوات مفوضه شد بجهت و نماز آیات یا کلا هر یک است در این
 آن است که نماز نیست هم مشد با صلوات است در این باب پس هر کس که خواهد کند
 میت نماید صورت او مشد بنوعیه باشد لازم است اول صورت بنوعیه بعد از آن شروع
 بنماز نیست نماید و هم مشد و محقق نماز صلوات در جایز است فرموده و محقق در آن
 بجهت خلاف این است پس صورت در نماز میت با نعم نیست بنابر این در صورت و
 امین از نماز یا ممکن در صورت هر که ترک صورت نماز میت نماید حجب خواهد بود
 لکن در این صورت امین از وجه ظاهر است و اما هرگاه امین از وجه ظاهر است و اما
 هرگاه امین از وجه ظاهر بنوعیه باشد پس اگر ممکن از بنوعیه باشد بلکه شرفیه باشد
 در اینوقت ممکن است که تحصیل نماز بنوعیه یا با بدل هر یک ممکن از بنوعیه باشد
 پس اگر ممکن از بنوعیه باشد وضع ذلک ترک صورت بنوعیه باشد با وجود نظر بهمان

از آنکه در این مقام میتوان نمود در اصل نسبت جماعت در ماضی فیله این است که با یکی از
 نماز استاده را از نسبت باید جایز باشد و خوب نیست در این مسئله منافات است که گو
 نوضیح مطلب منقول این است که گفته شود که ممکن است از این جهت در صورت این از وجه
 ناظر از نسبت نماز است که باید در صورت عدم این از ناظر لازم است اما این نیاز
 نیست نموده باشد و در ماضی فیله این است که ممکن است از این جهت هرگاه که می شود
 از دیگر جهت که این شود از وجه ناظر از استاده و متناهی شود و هرگاه که نیاز نیست
 نماید در این صورت هر یک نسبت بدی که نسبت که از این نسبت بهر که بوده باشد
 پس فی الحقیقه خوبتر از جماعت در این مقام راجح است که حکم خود بخوار نماز نشسته
 با یکی از نماز استاده جواب از این ظاهر این است که در این مقام نسبت که این است
 در مقابل نص اعتنا با آن نسبت چه شود و هرگاه که در این مقام نسبت که این است
 بهم باشد از جهت که نسبت به خود نیاز است و منقول است که از این جهت هرگاه که
 هر یک از دیگران مستند این بهم باشد که این باشد که این است که از وجه ناظر محل نسبت
 در صورت جماعت در ماضی فیله این است که لازم بهم باشد که قاطعه
 مامورانی در یک طرف باشند و در مقابل جماعت بهم باشد و این در این مطلب
 از ماضی فیله خلاف نموده آری جایز است کسی که صورت او مستور باشد یا افکار او
 بجهت امار که به خود این مطلب از جهت خلاف ظاهر نموده و لکن این مستند این است
 که خوبتر شود اقلی قائم بقا عدله هرگاه فرض شود این شخص مستور العرفه متمکن از فهم
 و رکوع و سجود و غیره نبوده باشد از آنکه در این صورت از آنکه نخواهد بود و اما هرگاه
 فرض شود که متمکن از فهم نبوده باشد لکن متمکن از رکوع و سجود بهر جهت که نسبت که بگویم
 که باز اقلی را چه بهم باشد رکوع و سجود امام بطریق این بهم باشد در رکوع و سجود این بطریق
 منقذ است از آنکه یکی دیگر که در این مقام میتوان نمود آن است که بیان شد که نسبت
 که متمکن از فهم نیست در صورت این از ناظر نسبت لازم است این ده بهم باشد
 و در صورت عدم این از ناظر نسبت و اشیای رکوع و سجود در هر دو صورت لازم است که بگوید

بوده باشد مشخص است و در عدول از رکوع و سجود متعارف با یا بجهت عدم ظهور است
 که عبارت از در هر دو بوده باشد تا نسبت این موقوف بر این است که از این جهت هر یک از این
 و سجود مستند ظهور هر چه بهم باشد و این مستند نسبت به هر حکم است از این جهت هر یک از این
 با فهم این برای بدل خود که عطف ظاهر شود بر فرض عدم امکان در وجه تنگی در امکان
 این در رکوع و سجود پس هر یک از این نسبت به این که گویم که این که گویم که این که گویم که این
 متعارف بهم باشد و در وجه بطریق این جواب از این نیز همان است این است
 در مقابل نص این است که نسبت جماعت ظاهر میشود که استیفاء از وجه عدول از رکوع
 با یا موقوف بر نسبت ظاهر این است که این که گویم که این که گویم که این که گویم که این
 از این جهت هر یک از این مستند این از ناظر اینان نیز نموده باشد نسبت این در صورت
 که ناظر از یک کسی بهم باشد که مستور است نسبت با و لازم بهم باشد و اما هرگاه که ناظر خود
 است و لکن ناظر از یک کسی است که مستور است نسبت با و لازم نیست شد بلکه از این
 شخص است یا کینه است ظاهر این است در ضمن صورت متعارف است که نماز استاده بهم
 عدول از فهم این که این را در صورت جماعت بهم باشد و هم چنین هرگاه فرض شود که این شخص این
 از ناظر نسبت که ناظر موجود است لکن در جانب خلاف این شخص باشد و مطمئن است
 تا فرایق این شخص از نماز از امکان خود خواهد شد یا این که گویم که این که گویم که این که گویم که این
 مرتکب او شود در ضمن صورت با ناظر این است که نماز استاده متعارف بهم باشد و عدول
 از فهم بگوید در ضمن این شخص در ضمن حالت ظاهر این است که جایز نبوده باشد و
 آن است هرگاه کسی قبل را با و باید با سر و بر این است
 ظاهر این است که هر بر را با مستور نماید بعد از آن اینان نیاز نماید باز رکوع و سجود
 نظر بانکه امر با بدل رکوع و سجود در حق عذر در حدیث صحیح معتدل است بعد و
 ظهور در پس هرگاه که رکوع یا سر و بر آن شخص عذر عدول از رکوع و سجود در حق عذر
 با یا متعارف است مستند و انفا معلول است پس از این صورت رکوع و سجود
 متعارف خواهد بود و آنچه مذکور شد از این است از این جهت که این بهم باشد از وجه ناظر است

عالم شود که قای و اورا در انشای وقت از او بخواهد بخواند با عدم ستر راس و رقبه
 باین ناز نماید یا نظا هر اول سب و اما هرگاه بداند در انشای نماز ۳۰ و را آزاد خواهد بود
 آیه میخواند با عدم ستر راس و رقبه باین ناز نماید یا نظا و در انصورت با عدم ستر راس
 ستر راس و رقبه قبل از شروع در نماز حکمی نیست مگر احتیاط در حق صورت مقتضای آنست
 باین مشروط نمودن در نماز ستر راس و رقبه بخواند یا با ستر راس و رقبه بخواند یا بعد
 از آنکه آزاد است ستر نماید یا رقبه بستر نماید و این در صورتیست که وقت آزاد
 شدن شخصی او نباشد و اما اگر شخصی او نباشد اگر نداند در انشای نماز آزاد خواهد بود
 حکم بعد از وجوب نیست و اگر نداند در انشای نماز آزاد خواهد بود حکم نداند چه وقت
 آزاد خواهد شد در انصورت اگر چه حکم بر عدم ستر سر و گردن مشکیست مگر احتیاط
 در انصورت مقتضای آنست که قدری شروع در نماز ستر نماید و اما بستر علم بهیست
 ببلوغ خود در انشای وقت حکم در آن از راه دیگر واجب است که در وقت نظر
 ببلوغ نماز بر آن بستر قبل از بلوغ لازم نیست بعد از آن واجب میشود بنا بر این که علم
 به بلوغ خود در انشای وقت ندانسته باشد و اگر کسی در وقت بلوغ بستر خواهد بست و بستر
 راس و رقبه بهیست یا مکشوفه آنها و اگر کسی در صورت حصول علم به بلوغ نیست قبل از انقضای
 وقت در انصورت اگر علم باشد بنا بر اینکه بعد از بلوغ وقت وسعت بکفایت از نماز نخواهد
 شد باز بستر در آنجا نخواهد بود که در بعضی اجزاء نماز بعد از بلوغ قبل از انقضای
 وقت واجب شود در انصورت نیز با عدم ستر راس و رقبه باین ناز نماید یا نظا و اما هرگاه
 چنین نباشد خواهد بود عالم بهیست یا بکفایت بعد از بلوغ وقت وسعت بکفایت از نماز خواهد
 یا بکفایت از آنرا و اگر کسی در انصورت این است که نماز ظهر در انصورت این است که نماز
 ظهر در حق ظهر مطلوب است مگر کتب این است که با وجوب نماز این است که نماز
 علم دارد به بلوغ خود را انشای وقت یا شخص نیست که نماز ظهر مطلوب در حق او نماز ظهر و اگر
 پس نماز ظهر مستحبی در حق او مطلوب نیست مگر آن است در صورتی که با علم ببلوغ بکفایت
 انان بنابر ظاهر نماید مگر بر آن مترتب نباشد و آنست که عاقل بهیست یا بکفایت از نماز خواهد

در حق او نیست

در حق او در انحال ثابت نیست پس حکم بنبوت منافیست و بعضا بنوا اندکند و چون کمتر است
 ثمره بر عدم ستر راس و رقبه باین ناز نماید یا نظا و اما هرگاه بداند در انشای نماز ۳۰ و را آزاد خواهد بود
 و وقت بستر راس و رقبه باین ناز نماید یا نظا و در انصورت با عدم ستر راس
 بعد از دخول آن در اوقات بستر راس و رقبه باین ناز نماید یا نظا و در انصورت با عدم ستر راس
 باین ناز نماید یا نظا و اما هرگاه بداند در انشای نماز ۳۰ و را آزاد خواهد بود
 چنین حالتی بخواهد بود یا نه بلوغ آنوقت مشرب بر زنان ستر راس و رقبه
 نماز خواهد بود و اما هرگاه بداند در انشای نماز به بلوغ خواهد رسید پس اگر نداند بعد از
 بلوغ در آن نخواهد بود و متدانی را که کفایت بکفایت نماید آنکه در وقت نماز
 علم ندارد و اگر چه ستر راس و رقبه بخواند یا با ستر راس و رقبه بخواند یا بعد
 که ثمره بکفایت نیست پس حکم بنبوت منافیست و بعضا بنوا اندکند و چون کمتر است
 نماید با ستر راس و رقبه بطریق لزوم و اما هرگاه اتفاق افتاد و بلوغ آنست که نماز
 با عدم علم قبل از شروع در نماز راس و رقبه باین ناز نماید یا نظا و اما هرگاه بداند در انشای نماز ۳۰ و را آزاد خواهد بود
 و مقتضای آنست که در انصورت بستر راس و رقبه باین ناز نماید یا نظا و اما هرگاه بداند در انشای نماز ۳۰ و را آزاد خواهد بود
 باین ناز نماید یا نظا و اما هرگاه بداند در انشای نماز ۳۰ و را آزاد خواهد بود
 اگر وقت طهارت کفایت اگر چه نیم بهیست یا بکفایت از نماز خواهد بود
 انان بکفایت بکفایت نماز نماید با ستر راس و رقبه و اگر وقت کفایت بعد از
 بلوغ کفایت بکفایت نماز نماید یا بکفایت از نماز خواهد بود
 با عدم ستر راس و رقبه باین ناز نماید یا نظا و اما هرگاه بداند در انشای نماز ۳۰ و را آزاد خواهد بود
 وسعت آزاد باشد یا نه خا از این نیست با انان نماز مقرر می شود و وقت
 با خواهد ماند که کفایت نماز در صورتی که بکفایت از نماز خواهد بود
 استنباط نماز خواهد بود و در صورتی که با حکم بکفایت از نماز خواهد بود
 این است نماز قطع و کفایت صلاوة بعد از ستر راس و رقبه لازم بهیست
 مطلب در آن حکم در بیان امور مستحب و مکروه مشتمل بر این است و آن

شیخ زاده و محمد هم نامزدان زنت در نوک در گران او یا با او زینتی نباشد
فصل پنجم در مکان مصیبت است و در آن چند صفت است
 اول زینت مکان است و این مقام بدو که بنوعی است به بحث در مکان
 مصیبت از جور که با اعتبار باشد و طبیعت و فایده اعتبار اول عبارت است از
 چیزی که حرکت مستور و دوقوف مختلف مصیبت بوده باشد خواه بلا در سطح باشد
 زمین که بر روی آن حرکت پیدا بود و سطح واحد یا بود سطح متعدد و سطح که در زمین
 بر روی هم میگردد بر روی زمین حرکت پیدا کرد و در وقت بر سطح زمین که بر روی
 سطح است که مکان مصیبت است چنانکه اگر سطح مستور و دوقوف مصیبت است بحد سطح
 و بر هر یک از آن قوفی همان است که مکان مصیبت است چنانکه بر هر یک موقوف است
 که هر قوفی است غیر از یک بود سطح که یک قوفی است چنانکه آن حرکت قوفی است
 بلا در سطح چنانکه بر مکان مصیبت با اعتبار باشد و طبیعت عبارت است از حرکت قوف
 مصیبت اگر چه بود سطح بوده باشد یا فضا چنانکه اگر از این مصیبت در هر حالت از
 احوال از یک بود چنانکه اگر چه یکبار جامه او بود و بسبب از کتاب فقه از احوال
 نامزدان بر این هر که کسی حد فتنه سر هم بگذارد و بر روی آن یک قوفی است
 باشد اگر این قوفی قطع نمیکند این قوفی بر روی آن واقع شده بود چنانکه مصیبت
 بود و چنانکه و منفقه با منفعت تنهایی در این قوفی بگویند که مکان مصیبت عبارت است از
 بقا یا مکانی که مختص است در وقت نامزدی است و در ضمن هر که چنانکه مصیبت
 نبوده باشد بلکه موقوف نباشد و در نامزدان پس از آنکه موقوف بر آن باشد
 بر این است قوفی قطع نمیشود که این قوفی بر روی آن واقع شده پس هر که موقوف
 در این قوفی مصیبت بود یا حرکت نماید مصیبت بود در این وقت یا حرکت کند
 صحت نامزدی مخفی تواند بود بلکه میگویند در وقت مکان مصیبت مصیبت است چنانکه
 هر که موقوف در قوفی و قطع زینتی چنانکه این شخص باشد چنانکه این فضا را در آن
 منعقد بکند یا بعضی بسبب فائده شرعی از یک نامزدان مصیبت مکان مصیبت است

نامزدی

نامزدی مشغول بکند مکان مصیبت با اعتبار این فضا مخصوص است و در ضمن هر که قوفی
 یکم که مکان این فضا و قوفی قطع زینتی موقوفه مصیبت است که فضا که در حالت سحر
 بدان مصیبت اگر از یک مکان مصیبت بود باشد خواه مختص باشد و موضوع دستها هم مصیبت
 بود باشد یا نه بلکه حرکت نماید مصیبت بود باشد مثل اینکه حرکت قوفی چنانکه او بود باشد
 و در ضمن فضا چنانکه بدان این ماله او حرکت در حالت قیام محکوم بود و در حالت سجده و بعضی
 در حالت و در دست و حرکت زانوئی او نیز محکوم او بود باشد که آن فضا که در آن باشد
 مختص بود و در هر دو از این مصیبت بود باشد در این صورت نیز با اعتبار مکان که تحت نامزدی
 یعنی آن است مختص بود چنانکه هر که در این مصیبت بود چنانکه فوفی که در این
 که در دست او در این سجده در وقت میگذارد و آتش بر این در این وقت واقع شود
 در این فضا و از این مکان که در وقت آن نامزدی مشغول است پس فضا یا مکان
 مصیبت در چندین صورت مختص است یک آن است که هر که در هر دو از این مصیبت
 انداخت و قوفی که در این فضا مصیبت است که آن یکی که روی زمین واقع
 شد آن مصیبت باشد در این صورت که در این شخص مختص است نظر بگویند
 مکان مصیبت شرط صحت نامزدی و این در این حالت مختص است و از این مصیبت
 که قوفی که در این فضا مصیبت است و فضا که در این مصیبت است و فضا که در این
 که در این مصیبت است که در این فضا مصیبت است و فضا که در این مصیبت است
 باز نامزدی در این فضا مصیبت است که در این فضا مصیبت است و فضا که در این
 زمین در این فضا مصیبت است که در این فضا مصیبت است و فضا که در این
 و در این فضا مصیبت است که در این فضا مصیبت است و فضا که در این
 خواهد بود در این فضا مصیبت است که در این فضا مصیبت است و فضا که در این
 و در این فضا مصیبت است که در این فضا مصیبت است و فضا که در این
 است که در این فضا مصیبت است که در این فضا مصیبت است و فضا که در این
 مصیبت در این فضا مصیبت است که در این فضا مصیبت است و فضا که در این

بطلان است نظریه بافتها با مکان میگویند و تحت نیاز بحث ناز در مورد
که هیچ آنکه ملکوت صبح بوده باشد بنا بر این ابا مکان در مورد بحث ناز در مورد
و محل انسانی او بعد واسطه با واسطه در بعضی ناز صبح بوده باشد و هم چنین تفکیک
بدن او و با بعضی او را نیز گفت در حال سبب است افکار ناز صبح بعد باشد بلکه
موضوعی که با سبب است بر این واقع میشود که سبب اینان با فعل ناز نیست اینها سبب
باشد بر این راست که گفتیم مکان صبح با خبر را به و غایت عبارت است
از خورق و فواید آن با خورق و فواید سبب در بعضی و در بعضی فواید سبب
اینان با فعل ناز بافتها یک بدن و با سبب است از این سبب که در بعضی و در بعضی
و با سبب است آن وقت با مکان میگویند و با مکان است افکار ناز صبح در آن واقع
باشد که گفتیم که در یک بافتها با مکان است افکار ناز صبح در آن واقع
میشود و از این سبب است چنانچه بیان شد که گفتیم که این فواید سبب است
گفتیم در بعضی با مکان است که سبب است که فواید سبب است که در بعضی و در بعضی
فایده است بدن او و با فواید سبب است و با فواید سبب است که با سبب است که سبب
از مکان است فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است
و با سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است
مطلوبه که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است
بسیار است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است
از منطق بحالت معترف است که خدا از کمال است و سبب است که فواید سبب است
بنوده است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است
و فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است
مسکون است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است
و تحت سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است
که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است

باید ناز را بهر آرد به سبب است **بحث دوم** باید است که مکان صبح
که گفتیم شد در اول ملکوت صبح بوده باشد صبح بافتها با مکان صبح است
که گفتیم آن ملکوت صبح بوده باشد مثل ملکوت بر این با سبب است که فواید سبب است
مالک است منفعت آنرا مشغول صبح نموده باشد بر این سبب است که فواید سبب است
صبح ناز است منفعت آن ملکوت ناز در آنجا مینماید با مکان صبح است که فواید سبب است
منفعت گفتیم که ناز ملکوت ناز ملکوت کسی خوانده شود که به ملکوت ناز و در آن
صورت اگر به این خوانده شود ملکوت ناز ملکوت آن ملکوت است که فواید سبب است
سبب ملک در بعضی صورت ناز در آن خوانده با عدم اذن مستحق خوانده شود که فواید سبب است
ملکوت ناز در آن ناز ملکوت ناز لازم است که منفعت آن ملکوت صبح بوده باشد
با فواید ناز جانب ملکوت بوده باشد با فواید صبح با فواید ناز ناز ملکوت ناز
این قسم اذن در بعضی سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است
بجای آن سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است
نموده باشد و با فواید ناز ملکوت ناز نموده باشد بر این سبب است که فواید سبب است
اول آن است که عالم بوده که این مکان معصوم است و در این صورت با فواید سبب است
آنکه ناز را با سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است
خواه عالم آن بوده باشد که ناز در مکان معصوم است که فواید سبب است که فواید سبب است
که به هر شخصیت آن مکان بوده باشد مثل ملکوت که با فواید ناز ناز ملکوت ناز
که ناز را در ناز ناز ملکوت ناز نموده باشد بعد از ناز ملکوت ناز که این ناز معصوم
بوده در این صورت ملکوت ناز که ناز را با فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است
بعد از ناز ملکوت ناز که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است
این بر این سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است
این سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است
در این وقت ملکوت ناز که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است که فواید سبب است

خود را بنام خدا و هر چه است در حق باشد باین آنگاه علم حکم بود باشد بانه و اگر کسی حکم بود
 بجهت نیست که در مکانی نماز جایز نیست بعد از آنکه نماز در آن مکان
 با جمیع غیبت بعد آورد در آن صورت اگر آنجا مستند بغير این شخص بود باشد
 آن نماز او باطل خواهد بود و اگر مستند بغير او نباشد بخوبی در جهت باطل نمیشود
 طایفه ای است که نماز صحیح بهم باشد **بحث سیم** و در این باب باین نماز واهی
 و مستثنی نیست بر این انصاف است که نماز واجب در مکان مغفول یا طاهر نماز نافله نیز
 باطل است و بسم چنین در صورتیکه نماز واجب صحیح و نماز نافله نیز صحیح خواهد بود
 با فرضیکه مستثنی نیست چون نماز نافله در وقت در محل نماز جایز باشد نماز
 بر این سبب که کسی اشتغال و انشغال و داخل در مکان مغفول یا نجس نماز را
 بیرون وقت باشد در ضمن خروج هرگاه آنجا بنا شود یا با بجهت رکوع و سجود و حتی آن
 که نمیشود بجهت آن با اشکال نظر بنماز یا بجهت رکوع و سجود خارج است
 از حقیقت خروج نامور پس بر این تصرف زیاده خواهد بود در مکان مغفول
 مکانیک بگوئیم که نماز تصرف در مال غیر است مثل اشتغال این تصرفات خواهد بود
 یا آنکه در ضمن صورت ایا چشم بجز کرده شود لکن نماز ثابت نیست و ظاهر
 از کلمات بسیار از احتیاط ثبوت نیست در این تصرفات
 ایضا پس حکم بجز آنکه در مکان مغفول اگر چه در نماز این صورت بوده باشد
 غایب از اشکال نیست چه میماند که امر مذکور ما باین اشیاء و غیر حرام
 شبیه در همان غایب از اشکال نیست ترک در نماز این صورت خواهد بود پس ترک
 آنجا بنا خواهد بود **بحث چهارم** در بیان آنجا بقاء نیست
 مذکور و عموم و ادای زکوة نیست در مکان مغفول یا نجس یا در مکانی از آنجا که
 علامت در عموم علامه و شیخ شهید در درس تفهیم فرموده اند باین اشیاء
 بصورت واجب در مکان مغفول و غیره پس حکم از کلمات بطلان فرموده
 مذکور ادای زکوة بخلاف عموم کفر مرده اند صحیح است بنا بر این هرگاه کسی

نماز کرده باشد

نماز کرده باشد سوره نوره خوانده باشد این را تا وقت نماز بدین سبب که این وقت است
 در مکان غیر نجس آورده از نجسه نذر خارج شده خواهد بود و به فرض آن است چون عموم
 چهار است از این که مخصوص است باین نیست و شخص است که نیست امر طبی است
 پس مطلق در عموم تصرفی در مغفول نیست مستلزم کون در آن و آن خارج است از حقیقت
 عموم بخلاف نماز باینکه وقت موقوف است بخبر یک شخص و این تصرف است
 در صلب نیست نه است نه لازم مستلزم نمی اندازد نوم است بر فراموشی نیست
 خواهد بود و لکن در وقت بگوئیم که زانست صحیح بهم باشد نظر ما که معلوم نیست
 که اثرش مثل اثر این تصرفات بهم باشد بلکه بر آن گفت که اثرش مثل اثر این
 تصرفات نیست پس در بیان نماز معصوم را کرده خواهد بود و آنچه شخصی هر است
 کون در آن مکان است و آن خارج از حقیقت خوانسته است و در آنجا زکوة
 در مکان مغفول پس آن نیز که است بنا بر این در وقت آن بود باشد مثل آنکه
 نماز کرده در مکان مغفول است و نماز خطاب بنماز یا با کسان مکان که این را کراهت
 مال من است بنوا دادم و شخص نیز قبول نمیدارد در این صورت باید تا عمل کنیم
 در وقت آن و بسم چنین هرگاه نماز زکوة در مکان صحیح بوده باشد
 و شخصی در آن مکان باذن مالک داخل شود و این شخص نماز کند که این زکوة
 مال من است بنوا دادم و شخص سخنی آن را بطلان داشته باشد و بسم
 چنین هرگاه بطلان زکوة در صلب این شخص بوده باشد و بطلان از صلب خود آورده
 و بدست شخصی دهد بعد از آن در این مکان نیز زکوة محبوب دارد و این نیز بطلان
 و هم چنین هرگاه شخصی باذن مالک داخل در آن مکان شده باشد یا نحو
 نماز خطاب شخصی بنماز بطلان زکوة در صلب است خود بیرون آورد و تصرف کند
 این نیز بطلان است و نماز صوم در صلب در مکان مغفول پس امر آن را طاهر
 از زکوة و وقت است و در نماز و نماز کسی که حکم بطلان در اینها نموده در عموم
 حکم بجهت نموده از آن راه که حکم کنند مگر شکی نداشته در شیخ و شیخ و حکم در عموم

در مکان معصوب نموده نظیر با بنوخت عموم مشروط باینست و نسبت اگر چه در بعضی
 مکن موقوف است بر مکن و این کیفیت **حجت پنجم** هر کس که در
 مکن معصوب شده آن با عدم علم بخصیت مکن بعد از آن عالم شد بجهت هر مکن
 شخصی لازم است فوراً بیرون ترست باشد از آن مکان پس اگر وقت لازم شود
 و شخص نیاز در آن مکان جاریست چنانچه دانسته شد پس اگر انبان نیاز نباشد در
 آن حالت در این مکان نماز او فاسد خواهد بود خواه نماز در صومعه و صومعه باشد
 یا در صومعه و وقف و اما وقت مقرر بوده باشد پس اگر ممکن بود باشد از آن مکان
 از نماز در مکن سبب بعد از خروج ظاهر اینست که نماز لازم بوده باشد
 پس لازم است که تا بجهت در خروج نموده بعد از دخول در مکن سبب بگویند که نماز
 را در وقت انبان بنماید و بقیه را بعد از انقضای وقت در این وقت نیز انبان
 بنماید در مکن معصوب جایز نیست خواه انبان نیاز نباشد در صومعه و صومعه
 خروج نموده باشند و مشغول نماز شوند در هر صورت ظاهر اینست که نماز باطل
 بوده باشد و اگر کسی وقت بعدی بوده باشد که بعد از خروج از مکن معصوب
 مشغول از انبان بر کعبت نماز در وقت بعد از دخول در مکن معصوب نموده باشد
 در این صورت صورت ظاهر اینست که انبان نیاز در حال خروج لازم بوده باشد
 مکن لازم است که اعتبار از رکوع و سجده منتهی شود و باید بلکه رکوع و سجده بگویند
 و آن سجده بگویند سجده و این نیز بوده باشد مشکوک است که ظاهر اینست که نماز
 و آن سجده بگویند سجده رکوع و اندک زیاد در آن سجده منتهی شود و اگر
 اندک در آنست باشد که نماز سجده رکوع یا با سجده رکوع و سجده در نماز دیگر یا با
 چشم بگویند آنها احوط خواهد بود و مختار نیست فرقی نیست در این باب مابین آنکه صاحب
 این کتاب بوده باشد مثل آنکه در اقل گفته اند و در کتب معتبره بعد از آنکه
 تا نماز منتهی شد کسی باشد در نماز کسی بخوابد و در غایت مالک بعد از آنکه کسی
 مالک نکرده شود و ظاهر آنست که غلبه نموده است نموده که بعد از این رخصت نموده که در خانه

می توقف نموده بنظر

حجت پنجم

من توقف نموده بپشتی در این صورت نیز در صورت سابقه که نماز در آن مکان معصوب
 آورده اند بطور خواهد بود پس اگر وقت موقوف است لازم است بیرون رود و نماز
 در مکن معصوب بنماید و اگر بعضی بگویند که اگر وقت لازم است انبان بنماید
 در صومعه و صومعه بنماید و اگر امر بخروج از مکن نماز در آن نماز نبوده
 باشد در این صورت اگر شخصی که مراد مالک اینست که بعد از خروج از نماز
 بیرون ترست باشد از آنکه در روز انعام نماز بگویند آن و عدم چون جواز انعام
 نیست بلکه چنین نیست بعد از خروج از مکن که مراد مالک از امر بخروج از آن
 مکان بعد از فراغ از نماز است و در وقت نماز باطل بگویند در این قسم
 نیز انعام نماز نماید بلکه قطع جایز نموده باشد و اگر کسی که شخصی که مراد
 مالک اینست نماز را قطع نموده بیرون ترست باشد در این وقت که نماز از
 آنکه نیست مکن حجت نیست با قطع جایز نموده باشد و بلکه نماز انعام نماید بگویند
 بعد از فراغ بیرون رود و مکن را قطع مقتضی اینست که در این وقت انقضای
 نماید بواجبات نماز و ترک امور شخصی نموده نماز انعام نماید این با همه در صورت
 که کون در مکن معصوب بخت با خروجی شخصی بوده باشد پس هرگاه چنین
 نبوده باشد بلکه مظهر بوده باشد در بودن در آن مکان معصوب پس هرگاه
 مجبور در انبان بنماید در آن مکان بوده باشد بگویند قدرت بر تکلیف دارند
 باشد در این صورت نماز او صحیح خواهد بود و اما هرگاه مجبور در کون در آن مکان
 بوده باشد بگویند نماز در آن مکان مشکوک است چه بسا در مکن معصوب بوده باشد
 در این صورت مشکوک در انعام انبان نماز در آن مکان نیست مکن که در سبب
 در این سبب که نماز را با رکوع و سجده سجده آورد و یا در این صورت نماز او صحیح خواهد
 بود و اما هرگاه که غایب اینست در سبب برضای مالک در انبان بنماید
 بطریق معصوم اگر فرض شود چنین نبوده باشد ظاهر اینست که لازم است
 در این صورت انقضای نماید در وقت آنکه کون در آن مکان مشکوک از آن نباشد و

پس رکوع و سجود بطرفی متعارف نمیتواند بود بیک جهت رکوع و سجود ایا ...
فصل ششم در بیان اعتبار تفاوت در مکان مصیبت در وقت
 تعدد بتقدم و تاخیر و عدم اعتبار آن بدو نکته مصیبت یا باقی تحقیق است
 مثل اینکه مصیبت مرد بوده باشد یا زن بوده باشند در هر یک از طرف
 که بوده باشد شک نیست در این که تقدم و تاخیر و نسبت مکرر در وقت که
 بعضی اقامت بوده باشد و دیگر نامعلوم و این محکم کلام در این مقام است و اما در وقت
 اختلاف در وقت مثل اینکه بعضی مرد بوده باشند و دیگر زن در این وقت و اختلاف
 مابین نفس در این که هر مردی در مکان مشغول است و هر که زن در مکانی
 مشغول ناز بوده باشد آیا جایز است در حق زن و در حق مرد مابین روی او
 مشغول ناز شود یا نه و هم جایز است در حق مرد در برابر او یا پشت سر او مشغول ناز شود
 یا نه پس سر این است در هر صورت جایز بوده باشد مگر آنکه باشد یا نه اما اعتبار
 این است که اعتبار ناهم تفاوت نیست مابین آنکه زن محرم بوده باشد و مابین آنکه
 زن چادر و سر داشته باشد یا عبا یا نحو و سجده یا نه در هیچ صورت
 با حرمت نیست بیک یا اگر است یا حرمت تحقیق است بآن کسی که متحرک است
 در ناز در حق مابین ثابت نیست و مگر پس هرگاه مردی مشغول ناز بوده باشد یا زن
 در آن حالت در برابر آن یا پیش روی او مشغول ناز شود یا نه یا حرمت تحقیق
 بر آن خواهد بود در حق مرد ثابت نیست و هم مابین هرگاه زن سابق ناز بوده باشد
 و مرد بعد مشغول ناز شود در برابر آن زن یا پشت سر آن در این صورت که است
 تحقیق بر خواهد بود زن یا هرگاه وقت شود هر دو در یک وقت شروع به ناز نمایند
 که است یا حرمت در حق هر دو ثابت خواهد بود و اما در صورت تقدم و تاخیر که است تحقیق
 متعارف است و این در صورتی است که ناز سابق متعلق شود یا نه پس هرگاه
 متعارف عالم بوده باشد که ناز سابق فاسد است مثل آنکه عالم بوده باشد که ناز
 او با حرمت است یا است که این شخص سابق اطفال به بعضی امور واجب بیناید مثل آنکه

نار ناز و کلام

او نبوده باشد چنانکه زن سابق با معتبر و حرمت نبوده باشد در این صورت که است
 بین آنکه اگر چنانچه در وقت ناز سابق در هر یک از اینها عالم بوده باشد که ناز و کلام
 صحیح است که است در حق آنکه که ناز او صحیح است متعلق خواهد بود و هم چنین است
 پس هرگاه تا در میان زن مرد بوده باشد یا بعد مابین آنها در بعد و ناز
 فاسد خواهد بود با زن متعارف خواهد بود در هر یک از اینها که است که است
 ثابت است نقیض تمام مقام مختار است که گفته شود در صورت تعدد مصیبت و تفاوت
 در بر وقت و این است که ناز در آن زمان با هم مرجوح است و رفع مرجوح میشود
 بجهت سبب اول آنست که حاصل مابین آنها بوده باشد پس اگر حاصل مابین زن و
 باشد و مرد عقب یا پیش از یکدیگر که حاصل مابین هر دو در طرف دیگر مابین
 مرجوح است مشروط و اما معتبر در تفاوت که حاصل مابین آنها باشد در هیچ احوالی از
 یا صیور و در هر صورت که است میکند که اول است مابین هرگاه فرض شود که اول آنکه باشد
 زن در یک طرف آید بود یا نه و پیش مرد در طرف دیگر است یا نه عقب و جلو
 محسوس مرد ناز نشود و اما در هر مقامی که است متعلق نمیشود پس این است مرجوح
 ثابت باشد و اما نسبت طفت و ناز یکی ظاهر این است که گفته شده در رفع حضور
 و ظاهر این است چادر و عبا کفایت نمیکند در رفع حضور در این مقام و هم مابین ظاهر
 این است که کلام تحقیق مبنی نبوده باشد بلکه در حق کور نیز ثابت است اگر چه آنرا
 در رفع بعد باشد و هم در پیش از آنکه مرجوح است بآن متعلق میشود تا قرین است از ناز
 آموخته و در حق آن است که زن نیز عقب باشد که موضع سجده یا نه نیز موضع قدم
 مرد بوده باشد یا خیر بلکه کفایت میکند عدم محاذات در سجده یا نه که موضع سجده
 یا نه نیز باشد یا خیر بلکه کفایت میکند در رفع مرجوح است ظاهر ثابت نیست مگر
 این که موضع قدم زن متعلق باشد از موضع قدم مرد و بعد از یکدیگر که است
 این تقریر نیست که کفایت میکند در رفع منع بغیر از این آن است که زن متعلق
 بوده باشد بجز بک موضع سجده و در سینه مرد بوده باشد و از آن این است که موضع

نار ناز

بود زن محاذی با موضع زانوهای مرد بوده و حسن از این آنست که موضع سجود زن محاذی
 با موضع قدم مرد بوده باشد و اگر از جهت آنست که زن بخار باشد که هیچ اجزای مرد
 متوجه آنست که مرد بوده باشد بجای آنست که موضع سجود زن متوجه آنست که مرد بوده باشد از موضع
 قدم مرد است و از جهت آنست که زن مذکور آنست که بعد میان زن مرد در صورت محاذات
 با در صورت تقدم زن بقدر زرع بوده باشد شک نیست در این که بعد مقدار مذکور
 مرد نیست و اگر است متوجه آنست که هر که است در این است که بعد از این مقدار را که است
 پس که پیشتر است در صورت محاذات این مقدار قدم است تا قدر قدم و اما در صورت
 تقدم زن است از جهت آنست که اول آنست که در صورت محاذات بوده باشد یعنی اعتبار
 این است از جهت آنست که موضع قدم مرد با موضع قدم زن دوام اعتبار این است
 از جهت آنست که تا محاذی زن است اعتبار این است از جهت آنست که تا محاذی زن
 زن چهارم اعتبار این است از جهت آنست که تا محاذی زن است اعتبار این است از جهت آنست که تا محاذی زن
 بر این هرگاه است و ما بین موضع قدم مرد و موضع قدم زن بقدر زرع بوده باشد
 متوجه نیست که اگر از جهت این است اعتبار این است از جهت آنست که تا محاذی زن
 که است از جهت آنست که اگر از جهت آنست که تا محاذی زن است اعتبار این است از جهت آنست که تا محاذی زن
 مرد است یا بقدر توقف زن یعنی عدم اختلاف توقف با دیگر در ارتفاع
 و اختلاف بقدر اختلاف و اما هرگاه مختلف بوده و در این است بقدر آنست که
 سر است است با فاصله بین آنست که ارتفاع و فرقی شود در سر تا زمانی که زن
 در موضع پیشتر که پیشتر است یا در جانب پائین است یا در جانب بالا
 و در این صورت بقدر آنست که تا محاذی زن است اعتبار این است از جهت آنست که تا محاذی زن
 از جانب دیگر تا محاذی زن با فاصله از جهت آنست که تا محاذی زن است اعتبار این است از جهت آنست که تا محاذی زن
 پس در این است اعتبار این است از جهت آنست که تا محاذی زن است اعتبار این است از جهت آنست که تا محاذی زن
 ششست بقدر آنست که یک ضلع آنست که تا محاذی زن است اعتبار این است از جهت آنست که تا محاذی زن
 او ششست بقدر آنست که یک ضلع آنست که تا محاذی زن است اعتبار این است از جهت آنست که تا محاذی زن

و ضلع ثالث از جهت قدم زن است تا محاذی قدم مرد و محاذی است بقدر ششست بود که زن
 بود که یک ضلع ششست از جهت دست در سطح درین استقامت با نقطه ای از قدم زن در زیر
 مکان مرتفع و ضلع دیگر از همین نقطه است تا محاذی قدم و ضلع ثالث از جهت قدم زن است
 تا محاذی مرد و مقصود این است در این صورت را با معتبر در تخدید به آن ضلع است که از جهت
 قدم مرد است تا نقطه ای از دست بنا بر ششست تا در این نقطه محاذات است تا محاذی قدم زن
 بنا بر ششست بقدر اقل با ضلع ششست است که عبارت از قدم مرد بوده تا نقطه ای از
 و از نقطه ای از دست تا موضع قدم زن بنا بر ششست یا آنکه معتبر در تخدید که ضلع
 از جهت ششست است که محاذی است ما بین موضع قدم مرد و موضع قدم زن نقطه ای از
 بعد چیز از جهت ظاهر است در این صورت خط و اصل این است که آنست که در جانب
 از جهت ششست که در آنست که در این صورت که موضع مرتفع در جانب
 پیشتر مرد بوده باشد و اما هرگاه در جانب پائین یا با مرد بوده باشد
 بقدر ششست از آنست که در آنست که در این صورت که یک ضلع ششست از جهت
 ششست قدم مرد است تا نقطه ای از موضع قدم زن بوده باشد و یک ضلع دیگر از
 همان نقطه از دست تا موضع قدم زن و ضلع ثالث از جهت قدم زن است
 تا موضع قدم مرد و محاذی ظاهر است از این است که معتبر در تخدید به این ضلع است
 که محاذی است ما بین قدم پائین هرگاه این است بقدر زرع بوده باشد
 اگر است ششست و اما بقدر یک ضلع است که گفته شود که اگر است در ششست
 ثابت است اگر این است از جهت آنست که تا محاذی زن است اعتبار این است از جهت آنست که تا محاذی زن
 اما از این به آنست که تا محاذی زن است اعتبار این است از جهت آنست که تا محاذی زن
 اما از این به آنست که تا محاذی زن است اعتبار این است از جهت آنست که تا محاذی زن
 محاذی است و آنست که تا محاذی زن است اعتبار این است از جهت آنست که تا محاذی زن
 محاذی است و آنست که تا محاذی زن است اعتبار این است از جهت آنست که تا محاذی زن
 محاذی است و آنست که تا محاذی زن است اعتبار این است از جهت آنست که تا محاذی زن
 محاذی است و آنست که تا محاذی زن است اعتبار این است از جهت آنست که تا محاذی زن

نازک است بعد از آن زن در صورتیکه وقت ناز مقرر نموده باشد و اگر وقت ننگیده باشد
 بجز آنکه نواز تا خبر زن فوت نشود اگر چه بعضی از اهل علم بعد از انقضای وقت واقع میشود
 و در این صورت تا خبر فوت نمیکند آن زن را برسم نمایند و اگر چه تا خبر ناز زن موجب
 خروج وقت نیست بوده باشد تا هرگز است تا خبر او را و احوط بوده باشد بویست
 حکم تا خبر ناز در حق زن ثابت بوده باشد اگر چه ممکن است که او بعد باشد باین معنی او را
 در حق زن در ضمن صورت آن است و چون ناز که اول مرد است باین نواز تا خبر زن
 بمیرد آن است که پیش از حق زن ثابت شود باین بود باشد تا خبر ناز باین نواز هرگز
 خبر ناز متخول ناز بوده باشد مگر در صورت در حق زن باشد در برابر او پیش روی او
 متخول ناز شود مگر در صورتی که زن را مورد ناز که مذکور شد باشد و ناز آن که در خبر ناز
 و آن در حق مرد و بر ظاهر است که چنین نبوده باشد باین حکم که است ناز مرد در وقت
 سه اناش با در برابر او در صورتی که بعد از بلوغ رسیده باشد پس حکم که است ناز
 در حق مرد در صورتی که پیش روی او ناز خبر که بعد از بلوغ رسیده باشد متخول ناز باشد مگر
 نیت و برسم چنین است ناز مرد در برابر او خبر باین در ضمن صورت
 آن است که حکم من بعد از حرمت پاک است در صورتی که برسم یکبار
 مرد زن معتقد بطلان ناز و بجز آنکه باشد چنانچه در ادوات اثره اثر بره بان نموده
 پس هرگاه فراق شود که مرد از حق این است که ناز این زن باطل است باین برای حرمی
 در حق مرد و در میان نواز در حق این زن یا در برابر او که برسم چنین نبوده
 نواز اقرار این بوده باشد که این مرد ناز او و حرمیت است و در حق آن زن در نیت
 نواز در پیش روی این مرد یا در جانب آن نیت **حکم پنجم** در بیان اخبار
 طهارت ممکن است و عدم اخبار آن است بدانکه آنچه لازم است آن است که ممکن
 مصلحت و عدم جنب بر آن است در آن اتمان بنا زمین بد غایا بوده باشد
 از آنجا که منتهی غیر معفو تقیه پس این شرط در صورتی که نیت است اول آنکه ممکن
 مطلق نباشد و دوم آن است که خبر ناز باشد مگر نجاست سرانگیزد به بدن صفا

بجای آن

بجای آن است آن است که ممکن است و برسم یکبار است به بدن
 باید برسم یکبار است آن جانب منتهی است مثلاً بگویند ممکن است بگویند
 و آن خون نواز است به بدن یا برسم یکبار است مگر در آن خون که به بدن یا
 میرسد نواز آن میتوان نمود در حرمیت این صورت شرط ناز با آن و در حرمیت
 ثابت است اینها هم نیست با حرمی محل چه بیک حق نیت است
 و اما معتبر نیست بجز قدر خبر از خبر است که غایا از وظایف نیت بوده باشد
 خواه معتبر باشد یا غیر معتبر و نواز و آنکه خبر قدر معتبر نیت آن است که خبر
 طهارت کمتر معتبر است که خبر ناز و نواز بیک معتبر طهارت محل
 مقدار از خبر است که در قطع آن گفت است باینجه در حق حرمیت هرگز
 محتمل است طهارت علاوه بر آن نجاست مگر نجاست خبر معتبر طهارت آن است
 که نشاء طهارت ناز منتهی باشد پس از آنکه مذکور شد دانسته میشود که خبر
 که بعضی است که عبارت از کفایت و کفایت و او با باین بعد باشد و نواز
 نواز و خبر نواز که غیر معتبر است باشد مضر نیت ناز نیت و این بنا بر خبر
 باین نیت و نواز را باین محقق در طهارت در مقابل این فوای است که ناز
 است در نیت نواز که قائل شده اند بر نیت طهارت مگر ممکن است
 و قول دیگر است نقل شده از ابی بصیر که قائل شده اند با حرم طهارت
 محال است باینجه که عبارت از حرمیت است عضو مذکور با حرمیت بوده باشد
 و این قول صحیح است مگر طهارت این با امکان میفرون با حرمیت است
حکم ششم در بیان موضوعی است که ناز در آنها مکرر است خواه باین
 نفس ممکن بوده باشد یا با حرم امور خارج و این باب است اول حرم است
 مشهور باینجه که آن است که ناز در حرم مکرر است و از این صلاحت مکرر
 قدامی نواز قائل شده باینجه است آن و این قول اگر چه معتبر است مگر حرم
 این با امکان غایا از حرمیت و آنچه مذکور شد در داخل حرم است

مستمر

و اما مع تمام غرض از آن جهت میکنند که ظاهر این است که اگر است نه داشته باشد
 و هم چنین سطحی نیست با هم تمام و هر دو هم در نهایت حکم فلولی است
 که است و در سطحی نیست که ظاهر این است که فرق در این باب با این تفاوت
 بود و غیر اینهاست و هم چنین میان نازنای و غیر اینهاست نه بود
 به ظاهر این است که اگر است نسبت به نسبت ثابت نبوده باشد که هم در این است
 یعنی موضوعی که چنانچه نسبت به نسبت و بول حکم که است نسبت به نسبت
 و قولی که است نسبت به نسبت از اول است که میگویند و چنانچه مذکور است تا در نسبت
 غایت مذکور است تا در این درجه که پیش روی این شخص غایت بوده باشد
 و کما میگوید شیخ شهید در ذکر تفصیل هر دو از اول است و در آن میگوید
 در صورت پس اجتناب در صورت امکان از قبیل بعد از او بود و هم
 مبارک است بل صحت یعنی موضوعی که شرف قرار داد میگوید از برای آب
 در نفع دوم کورده و بعد از آنکه در نفع اول نکرده باشد و کلام اولی است
 نیز در این مختصر نیست چهارم مکی موری است چنانچه موضوعی که بعد
 شده است چون آب اگر چه آب با نفع و آن با نفع نیست و هم
 نوره را است و کس در نفعی نوره را از آن زمین هموار نفع باشد که است
 در آن قضا را بگوید میتوان گفت که در آن که است نه باشد باشد و هم
 یعنی است که در آن بفرجه باشد یعنی در آن بر روی بفرجه اما هرگاه از نفع
 بروی بفرجه گاه باشد بفرجه مطلق باشد با نفع و آن باشد و هم
 بفرجه بفرجه نازد در و در آن فرشی نباید که است و است و است میان
 فرشی است بد آنکه احتمالات در این مقام متعدد است اول آن است که مصیبت از آن
 نازد و به در صورتی که فرشی در آن است و به در آن است که فرشی در آن
 جانب اول بود باشد و هم آن است که فرشی با نفع از آن جانب به آن فرشی
 دیگر در آن است و او بوده باشد با نفع **چهارم** مکی است در پیش و عقب

و عقب در جمیع این صور و اوقات که نازد با این قبور است پس مکرر خواهد بود
نقص آن است که یک قبر در جانب بهی و یک قبر دیگر در جانب دیگر باشد
 قبر در جانب پیش و یک قبر دیگر در عقب او یا در برابر او یا در پیش او در هیچ
 یک از این صورها و اوقات نیست که نازد با این قبور شده پس بنا بر این حکم که است
 مشکوک است مگر حکم است که تقصیر داده شود یا این که این با در موضوع است
 که میفرستد و به نسبت فرشی است چنانچه صحت است که نازد در مغیر یا در غیر ایشان
 شده باشد اگر اول است نازد حکم که است نسبت به خلاف نازد و هم چنین است
 هرگاه نازد بر روی قبر و او را منع شود و نازد است که بر روی قبر باشد و هم
 سجده او هم قبر به باشد یا نه در این صورت باز همان تقصیر مکی است
نقص مقام محتاج است بقصر کلام در در مطلب اول است حکم که است
 نازد با این القاب در صورتی که بعد میان مصیبت و میان مغیر بقدره نزع
 نبوده باشد پس هرگاه فرض شود که بعد میان مصیبت و مغیر بقدره نزع
 باشد و جمیع جوانب یعنی ده نزع در جوانب بهی و ده نزع در دیگر جوانب
 یا در هم چنین در پیش و عقب در این صورت که است نفع است و هم چنین است
 هرگاه بعد میان مصیبت و مغیر نبوده باشد مگر میان مصیبت و مغیر
 بوده باشد در این صورت با آن است که نازد بود مگر شرط آنکه در نفع حاضر
 در هیچ جوانب بقدره نفع است مصیبت بود باشد و اما هرگاه در نفع آن
 کمتر از این مقدار بود باشد در برابر نفع حاضر منتهی نفع است که است
 در این صورت باز و این نفع از آنکه نیست و اما نفع از نفع فرشی بر روی
 قبر یا از نفعی منتهی و نازد بعد از آن طایفه است بقدر که نفع نازد در نفع
 که است بنا بر این پس حکم بعد از آن است نازد در روی از آن منتهی که بگویند
 آنکه فرشی بر روی قبر نازد و نفع منتهی است مگر مکی است **مطلب** آن
 آن است که با نفع نفع منتهی نفع و نفع نفع است نفع نفع نفع نفع نفع

بگویم اینان ناز لبوی قیام علیه السلام یعنی غیر معصوم را پیش روی خود را
 قرار دهد ناز بعد از او دو گونه است و این با تفصیل در باب بیعت است
 بگویم ناز در عقب قیوم علیه السلام سخن است بلکه میتوان گفت ناز در عقب
 قیوم علیه السلام افضل از ناز در صاحب است چنانکه وجه اینرا تفصیل نام در مقابل
 الله تعالی بیان نموده اند **فصل** در مواضع مذکوره موضوعی است که چنانچه
 باشد بجز انشای خود وقتی در علم از آنکه از معابد و اهل طهارت باشد یا نه
 و متغیر است که در این باب در صورتی که در شهر یا بی فقها مذکور است بلکه چنانچه
 مذکور است ناز در بیوت بزرگان مذکور است اینان بنابر در حکم بلکه که پیش روی
 صاحب آتش بوده باشد خواه شعله در بوده باشد یا نه بلکه حکم بکرات نیست
 اگر چه در آن مواضع مذکور باشد با آتش نمی متغیر بوده باشد که مقابل این
 شخص بوده باشد اگر چه شعله در باشد و هم چنین حکم بکرات نیست
 است اگر چه در مقابل این شخص قدس در و بجز باشد که در آن قبضه روشن
 کرده باشد و متغیر است اطلاق کلمات اصحاب نبوت که این است خواه
 مصطفی از اولاد عبده و انان بوده باشد یا نه در ترفع رفیع هر در و در
 الدین و اصحاب از امام زمان جناب صاحب مدینه و غیره و غیره
 فرموده اند تا این که از اولاد عبده اصنام و بزرگان بوده باشد یا نه و حکم
 بعد از آنرا که جمیع بکرات است تحقیق فرموده اند در حق اول خدایان
 حکم است که حکم کرده شود با شفا اگر است در حق بنی هاشم و هم خاندان
 است که در آن شراب یا مسکر دیگر بوده باشد اعم از آنکه آن گونه جناب
 باشد بجهت این یا نه معلوم است حکم بکرات در صورتی که شراب ندرت است
 مصطفی یا به بدن او نماید و اما در صورتی که در طهارت است که بزرگوار
 از آن و نظیر آنرا که در آن طرف است یعنی راه یا وسیع بلکه مطلقا یا خواه
 در این مورد ممانعت بوده باشد یا نه حکم بکرات در صورتی که بکرات

بنا بر آنکه

ممانعت نبوده باشد و اما در صورتی که در طهارت است بکرات یا طهارت
و از آنجا که در طهارت است که بکرات بوده باشد و در طهارت که در طهارت
 نیز چنین بوده باشد اگر چه در طهارت و در طهارت که در طهارت
 و چه آن نبیند که در طهارت در طهارت که در طهارت که در طهارت
 خانه را محسوس شده باشد یا نه و در خانه های مهیو و طهارت که در طهارت
سپهر و هم بیع و کنایه است بیع با دهنده و مسکوره و با شفا و غیره
 و طهارت از صاحب فاعول مفقود و بیع بیع است بکرات یا بکرات یا و
 کنایه بیع که است اختلاف کرده اند علی در معنی این لفظ از بعضی هر مینویسد که
 بیع معبد طهارت است و گفته بود معبد است و طهارت از صاحب فاعول است
 که بیع معبد طهارت است و گفته شد که بیع با بیع بود و طهارت که
 در صحاح آن است که هر چه در طهارت است با بیع هر چه در طهارت و بعضی بعد از قول
 هر دو در هر دو تفصیل داده اند که بیع معبد صغیر و بیع و طهارت است
 بزرگ معبد است نسبت به بیع و گفته معبد بزرگ و فرموده است بزرگ معبد
 جامع در حق سبیل بعد از توقف معنی لفظین علی اختلاف کرده اند در کرات
 ناز و بیع و کنایه و عدم کرات است چنانچه از فقها قایل شده اند بعد از کرات
 و بیع که در طهارت قایل شده اند بکرات طهارت و بیع است پس بیع
 در اینها مذکور است و هر چه که است در این مقام این است که با دخول در آن
 و ناز در آن موقوف است بر کثرت آن از جهت آنکه با طهارت این است
 که توقف است باشد از این حیث است بیع یعنی موضوع که چنانچه است
 بجهت بیع نمودن حیوانات طهارت هر چه در طهارت که ناز را در طهارت
 حرام میدانند پس اصحاب احوط و احوط **پانزدهم** که است که در آنجا
 تصور می شود باشد بعد از کثرت علی و در این مقام کرات است طهارت که در طهارت
 آن است که اینان بنابر آنکه در آن صورت نقض شده باشد حکم است و طهارت

در طهارت

در طهارت

در طهارت

آن مرد عجم در دستش خواه پیش روی مصیبت بوده باشد و آنکه ظاهر شود در زیاده
از فضا که است در صورتیکه پیش روی مصیبت بوده باشد خواه نقش در دیوار اوطاق
بوده باشد یا نه مثل اگر پیش روی مصیبت پیش روی بوده باشد که صورت در روی آن نقش
شده باشد و اما هرگاه صورت در جانب این مصیبت یا بر او یا پشت سر او واقع
شود ظاهر این است که در چنین صورت مکرر نبوده باشد و همچنین هرگاه
پیش روی باشد که در این ناز برده یا چیزی دیگر بر روی آن صورت نبوده باشد که کند
شود یا ظاهر این است که اگر است نه باشد و در صورتیکه هرگاه
سند آن حکم نبوده باشد و چند بل آن مکان دیگر نیز حکم نبوده باشد در اینصورت
هرگاه در آن صورت را قطع نماید ظاهر این است که این نقش نگرفت میگفت
در رخ که است مخفی نماید چنانکه مکرر است ناز در صورتیکه پیش روی مصیبت
صورت نبوده باشد چنانکه مکرر است ناز بر فرشی که نه بر آن صورت نقش شده باشد
در وقتیکه در آن از آن جوان در چشم مصیبت بر آن صورت واقع شود و اما هرگاه
چنانکه ناز بر روی آن فرشی نبوده باشد و چون صورت صورت در آن صورت
نموده بود و همچنین هرگاه چشم صورت را قطع نماید یا سر او را قطع نماید و در اینصورت
نیز که است متفق نبوده که هرگاه است از چند بل آن مکان دیگر نیز حکم نبوده باشد
صورت نبوده باشد **فصل ششم** در آن که در آن خانه کعبه و پشت بام آن است که
انسان بنا ز قریفه در بر کرده است چنانکه در جهت قبله بان شد **فصل هفتم**
در آنکه قبله و افغان است یعنی خانه که در آن و قاضی را بیندند از برای علف خوردن
و آرام کردن و ظاهر از کلام این فصل عدم جور از آن بنا زب و از آنجا
و هم چنین در مراغه غنم و در این بقع یعنی خانه که صورت آن که صورت آن و چنانکه
که در امر است نه پس افغان از جهت اینها بنظر عاید بود اگر چه از جهت ظاهر است
عدم که است ناز در این غنم **فصل هشتم** در آنکه در آن محض که مخفی نبوده باشد
با آنکه آن محض که یکبار در آن بنظر نگردد است ناز کردن در چنین مکانیکه پیش روی مصیبت

تفاوت

مختص

محض که مخفی نبوده باشد یعنی که است تا آنکه آن شخص محض یا یکبار در آن وقت
وقت که است مخفی نبوده باشد و اگر چه در آن وقت که است محض که در آن
محض که در آن است چنانکه ایما در برابر این مطلب آید نیز به حدی که آن شخص را
محض که در این است و در صورتیکه از آن محض که در آن است و در آن است که فرموده
محض که ظاهر علیه السلام در آن است مثل قرآن نما سه مرتبه الحمد لله که چه
ظاهر از لفظ محض قرآن است که ظاهر آن است که مراد از این مقام ششم
از آن نبوده باشد پس که است ناز ناز است خود پیش روی آن شخص قرآنی
مخفی نبوده باشد یا که مخفی نبوده باشد بلکه در صورتیکه مخفی نبوده باشد
نابت نبوده باشد اگر چه که در آن صورت که پیش روی مصیبت نبوده باشد
مخفی نبوده باشد که است ظاهر این است که نابت نبوده باشد این شخص ظاهر نبوده
باشد بعضی از فقرات تخصیص داده اند بخارج که این مدفع است باطله آن شخص بلکه
حکم نابت است اگر چه در شب تاب بوده باشد یا که در آن است اگر چه در صبح که در آن
فصل نهم در آن که است هرگاه مصیبت در آن باشد پیش روی آن و دیواری
بوده باشد در آن دیوار رطوبت ظاهر شده باشد از بالا و عدو ریت که در آن
بر طوبیت بیت انداخته باشد بلکه ناز کردن مکرر که با وجود باشد در مکانیکه
پیش روی مصیبت دیوار رطوبت باشد و در آن دیوار رطوبت ظاهر شده باشد
از بالا و عدو خواه چاه بیت ظاهر نبوده باشد یا غیر آن **فصل دهم** مکانی است
که اگر مصیبت در آن باشد پیش روی آن که در آن نبوده باشد خواه از جهت اصل نبوده باشد
مثلاً شمشیر و کار و تفنگ یا غیر صلاح نبوده باشد و این **فصل یازدهم**
خوانه است که در آن سک نبوده باشد مگر آنکه کعبه صید نبوده باشد که در آن
از آنکس شمشیر نبوده است در حدیث **فصل بیستم** مکانی است که است قبل از آن
آن نبوده باشد باین معنی که اگر کسی در آن مکان باشد موبد و در آن نبوده
خواه زن نبوده باشد یا مرد **فصل سی و یکم** مکانی است که است قبل از آن در آن مخفی

مستقیم

باشد و جرات خرد را که دست ناز بجانست باقی مفتوح بوده باشد و ناما
 بستند این از خصلت بار بر خورده ایم محقق مرحوم این را نسبت باقی تصدیق
 داد است فرموده است چون از ایمان تقی است طاعت او درین امور و اندیشه
 و آنچه فرمودند اگر چه صحیح است لکن در مطلب در کتاب باقی تصدیق که کسی تکلیف
 نداده ام بدانکه مناسب این است که ختم این بحث شود بهمان مطلب اولی است
 که نقد الاسلام حدیث صحیح در کتاب کافی ذکر فرموده که آنحضرت شهادت برکرا
 است نماز در وقت مخصوص که گذشت و ذات القدر و نجات آن موضع مایل
 مدینه مشرفه و مکه معظمه است اما بدین پس آن موضعی است کسی بر مدینه بگریز
 و بعد از آن که در سجده که محمد سر آمد است گذشت بقا صلا الله که بجا میرود
 اولی از آنجا است مدینه که بکعبه میرود بعد از صومعه غیر بعد از آنکه از
 معنی نیز که در وقت جب که واقع است گذشت و اصل در باب اولی است و این موضعی
 ضعیف است که جناب سوال در این موضع رفیع موت بکعبه میزند و در حدیث
 نسبت بکعبه که از مدینه بکعبه میرود و ذات مدینه است که ان شاء الله تعالی که مقالی در
 آنجا بکشد بر زمین فرو میرود و آن نجات پس آن کوه است نزدیکی که مخطی
 و اما ذات صلاصل پس آن میان آن دو موقع واقع است مطلب در بیان آن
 در بیان شرح است بدانکه سبب در حق هر صلاصل خواهد بود و باشد باز
 خواهد که نجات بعد باشد یا فرادای مفوضه بوده باشد یا مندر به شرف پیش
 روی خود قرار بداد در صورتیکه احتیاج بر و گشته در اینجا قائم بوده باشد خواه
 مرد گشته بمان بوده باشد یا حیوان صغیر بوده باشد یا کبیر پس سبب
 هرگاه قاطع بوده باشد چنانچه پیش روی او در خواهد نمود و ظاهر این است
 در این صورت که جناب ثابت نبوده باشد **فصل** مراد مقتضی کلام است
 در وقت محبت **اول** در باب چهرت که سبب محقق میشود دوم در کیفیت
 آن است **مسئله** در فائده آن اما اول پس سبب که در این است که محقق شود

مطابق با حدیث است

در وقت محبت
 دوم اول

سبب هر که در وقت

سبب هر که گذارد و شود روی محبتی خواهد شد نبی بوده باشد یا جامد یا کائنات
 یا سنگ یا عصاره یا شیخ یا غیر آن که محقق شود و سبب یک نفس محقق
 بدو بار است بسوزد و خود آنها بیکدیگر کشیدن پیش روی نیز محقق میشود و اما
 کیفیت آن پس در غیر صلاصل و خط طایفه است و امثل صلاصل و غیره بسیار
 این است که مختصر نموده باشد بفرمودن نیز و صلاصل و زیرین بلکه چنانچه
 بفرمودن حاصل میشود همین حاصل میشود یا در وقت در روی
 زمین کس بطریق عرضی یا طریقی طولی نیم صلاصل صلاصل در خط بی خط را
 عرض بکشد نه باشد شمس قمر و از بعضی از شمس قمر شده خط مدور
 بکشد این کوه که خط بکشد سجده بوده باشد یا طول یا شمس قمر یا عرض
 یا کوه یا کوه و اما فائده سبب که سبب فائده آن رفع رجوع
 از نماز است در صورت تحقیق مرد و نعلنی هر یک پس بر روی النعل از مرد
 قوس است این چهار است که بر کاسی در موضع ایمان نماز ناکه سبب مثلا
 از پیش روی آن شخص و در نماز که این شخص بخوابد سبب قرار داده
 باشد این عبور که موجب رجوع است نماز او نمیشود و الا نماز او و رجوع
 خواهد بود اگر عبور کند از ذی الحول مکلف بوده باشد وضع سبب موجب
 این میشود که نماز عبور با و نعلنی بیکدیگر پس جناب از عبور خواهد نمود اگر فرضا
 جناب نماز این شخص عاری باشد مرجع خواهد بود و در صورت تحقیق
 سبب موجب رجوع است نماز منصف نخواهد بکلاف بلکه هرگاه وضع
 سبب نموده باشد در این صورت نماز مرد و در حق آن شخص ماز نخواهد
 بود پس این مرجع نخواهد بود منصف بود رجوع است نماز خواهد بود
 بدانکه سبب در ذکر فرموده اند که سبب امام معنی بکشد از سبب
 ناموایی هستند لاف فرموده اند بر این بدو دلیل اولی که جناب
 رسول خدا صلاصل امر فرموده اند ناموایی را سبب دوم آن است که نماز هر که

هر یک از ناموس منسبت است در حق ناموس دیگر اول شهادت نفرت و من
 انظر اخطا علی بذاتک و اما فی حق منسوب در عرف اول در جنت و بعد از آن
 و از راه درستی مطلق است شامل ناموس نیز است **فصل ششم** در بیان جنت
 که سجده بر آن محبت است و در این جنت جنت است جنت اول جنت است
 سجده مکرر زمین یا چیز که در زمین رفته باشد سبط آنکه تا کوه و مدیسی
 نبوده باشد پس سجده بر ششم و سحران کشت و جود و فزونی و جود و صدق
 و مراد و طهارت و تقوی و غیره و آب و فواید و مس و نور و سحر
 یا بر خود هر بود و تقوی و ذنبت در عدم جوار سجده بر غیر ارض مایه است که
 هیچ از حق و نبوده باشد یا آنکه در کمال حق او بوده باشد لکن بهیچ
 خارج از ارض نبوده باشد مشروط بهیچیکه مذکور شد پس سجده بکند
 لازم است که بر ارض بکند یا بر نبات از ارض بنقص یا که مذکور شد
 لکن اجبازی از حق است بجهت افسران به بعضی خصوصیات مختلف میشود
 در جهنم و در جنت مشرب بنسبت جناب است که اصداف است
 و سلام علیه السلام که سجده بر آن زمین دار و در جمیع قطعات ارض
 عالم به آنکه اجبازی از حق مختلف است در خروج از زمین از زمین و عدم
 خروج آن بعضی مطلق است پس که خارج از ارض نبوده مثل طلا و نقره و آهن و غیره
 پس شکی در عدم جوار سجده بر این اشیاست و بعضی شکی نیست در عدم
 خروج شد غالب از اجبازی از حق شکی در جوار سجده و در این جنت بجهت آنکه
 که مقصود سجده بر قطعه و جوار از ارض است خواه مقصود از آن نبوده باشد یا مقصود
 و بعضی شکی نیست مشرب آبر و کوزه و سنگ و اجبازی از ارض ظاهر عدم خروج از زمین
 پس سجده بر اینها جایز است و بکند ظاهر از کلمات جماعت از فقهاء است
 که در جوار سجده نیز مختلف مایه فقهاء نبوده بکند و هم چنین است سجده
 بر جوار نیز از حد و کتب بعد از جوار سجده بر جوی که عبارت از سنگ است

و اما

فصل ششم

بوده باشد مدلول علیه است بجز از حدت معتبر و اما سجده بر این محل مختلف است
 ظاهر این است که جایز نبوده باشد و این در مقابل آنکه در مقصود مذکور است
 لکن در جناب در صورت مکان در غیر از سجده و اوقاف بطریق افعال است
حجت دوم در سجده بر نبات است بدانکه ظاهر این است که سجده بر نبات
 جایز بوده باشد مگر نه آنکه تا کوه یا مدیسی نبوده باشد که سجده بر این است
 و این در صورتی که در جمیع بلاد تا کوه بوده باشد یا کوه است و اما هرگاه
 شود و چیز در بلد تا کوه است و در بلد دیگر دیگر تا کوه است و با هم هر مدی
 تابع حکم آن بلد خواهد بود پس حکم میشود در بلد که تا کوه است بعد از سجده
 بر آن در حق اهل آن بلد و جوار سجده بر این در حق اهل بلد دیگر یا غیر ملک
 این که تا کوه در بلد است حکم میشود بعد از سجده و آن که در بلد نباشد
 یا هر بلد است باشد که آن در آن بلد تا کوه نبوده باشد یا هر ملک
 و اما هرگاه فرض شود نبات و حالت دارند باشد در یکی از دو حالت
 تا کوه بکند یا نباشد بکند حالت دیگر پس منتهی تمام مقصود است که گفته شود نبات
 بر وجه قسم است اول آن است که تا کوه است نبات و نباته شد بسیار
 از وقت موقوفه احوال آن است که مقابل تا کوه است الا بدانکه و لا نباته
 شد از قبیل کباب و دیگر که بسیار است از کباب و در این قسم ظاهر است
 یا منتهی از سجده قسم اول بر نبات در جمیع احوال و در قسم دوم نبات
 که تا کوه است آن است که تا کوه است نبات و نباته شد بسیار
 با دام و در وقت خوردن در این قسم ظاهر است که هر عاقلی تابع
 آن است پس سجده بر یک مورد را در احوال یا بر کوه یا در وقت خوردن
 در آنوقت که بر نبات و اما مشرب خوردن و با دام و نباته و وقت که بول آنها
 تا کوه است در اول شد در حق پس سجده بر نبات در اول احوال یا بر نبات و هم
 چنین است در جوار ملک و اما بکند مقصود مقصود است پس با دام یا دامی که

فصل ششم

شکسته شده میگویم سجده بر پوست آن جایز نیست و هر چند رسیده و خنک
 و اگر بعد از آن که شکسته شده و مغز آن خارج شده در آنوقت سجده بر مغز آن
 اگر چه جایز نیست مگر سجده بر پوست آنجا در اینجا که مفضل از غیرش و جایز خواهد بود
 و هم چنین پوست خنجره و منهد و انه مالک که مثل است اصل
 خواه پاره کرده باشند یا نه سجده بر آن جایز نیست و اما بعد از پاره کردن
 وجه اگر در آن ماکول از آن روز پوست در آنوقت که از دست بماند ماکول
 نیست بدانکه ماکول است نه اینکه و بعد از آنکه آن حالت ماکول بود
 مسبوق است بحالت غیر ماکول بودن مثلاً ماکول و زینون و غیره و آنچه آنها
 و این قسم ظاهر است که سجده بر آن جایز نیست در هیچ احوال
 نظیر باینکه خنجره است در حق همه در هیچ احوال که ماکول است مخفی نماند
 از آنکه مذکور شد حکم کند م و جو و شکر ظاهر است باینکه سجده بر آنها
 جایز نیست خواه قبل از آنکه در آن بوده یا بعد بلکه سجده بر آنها جایز نیست
 اگر چه از پوست دریا و رده باشند و اما پوست آنها بیرون است که سجده
 بر آنها جایز نیست در هر احوالی و بعد از آنکه از آن فصل از اصل
 و قول مجاز سجده بر صلبه و شوقید از آن نمودن ضعیف است و آنکه مذکور شد
 در حکم ماکول بود و اما ملبوس بدانکه چنانکه با الفعل ملبوس بود باشد چنانچه
 و جو و اندر دپس مراد از ملبوس که در اینجا که در آن است که در آن وقت
 استعدا ملبوس بودن مخفی بوده باشد توضیح مفاد مقتضای این است که گفته
 شود نباتات بعد از آنکه در آن ملبوس بود در اقسام نباتات است که در آن
 که با الفعل ملبوس بود باشد منقسم میشود به قسم یک قسم آن است که قوه حیوانیه
 در آن مخفی نیست مثلاً در کتان و قسم دیگر آن است که چنان نیست مثلاً غالب
 اقسام گیاه است که در جو از آنجو و در قسم نباتات نیست و کلامی که در قسم اول
 باین معنی بیان استعدا ملبوس بودن کفایت میکند در حکم بعد از سجده و یا خیر

فنا

مختار اول است پس سجده بر فلفل و کتان جایز خواهد بود خواه قبل از غسل بوده یا
 یا بعد قبل از باغین بوده باشد یا بعد و قول مجاز سجده بر فلفل و کتان
 قبل از غسل ضعیف است و از ضعف این قول مجاز نیست اگر چه بعد از
 غسل بلکه بعد از باغین بوده باشد و این قول است درست و هرگاه
 فرض شود جز خرفانه باشد از ضعف این است و غیره و از قبیل مثل
 لیس و زما در این صورت اگر چه در هر حال سجده واقع شود بر غیر محبت است
 انقبس سجده صحیح خواهد بود و بخلاف اینیکجهه واقع شود بر معناه این
 پس در این سجده صحیح خواهد بود و از این قبیل است حصیر بر سر که در آن
 مجز از حصیره واقع نشود بر آن گاه که حصیر از آن بافته شده صحیح است
 و اگر واقع شود بر حصیر آنها یا بر حصیر آن گاه یا بر حصیر خواهد بود
مسئله در میان مجاز سجده است بر کاغذ بداند که اگر چه مقتضای
 معجز از کمال است باقی عدم مجاز سجده است بر چیزی که خارج از ارض نباتات
 بوده باشد مگر مجاز سجده بر کاغذ بدلیل ناسی ثابت شده است خواه
 تا خوردن باشد از چیزی که سجده بر آن جایز باشد یا نه مثلاً کاغذ که معمول
 از فلفل و کتان بوده باشد بلکه ظاهر است که سجده بر کاغذ جایز نیست
 باشد اگر چه تا خوردن از او ریزد باشد مگر اجتناب از این با مکی از غیر مذکور
 با صواب است و قول مقتضای مجاز کاغذی که تا خوردن بوده باشد از غیر
 که سجده بر آن صحیح بوده باشد بسیار ضعیف است یا هرگاه کاغذ در آن
 پیوسته باشد یا نه غایب از این نیست مگر آنکه چنانچه با جبر سجده بر آن جایز نیست
 مثلاً بر است حسیه علی مشرفی الا فی السلام و الفقه با از کلام دیگر با از
 جبر نیست که سجده بر آن جایز نیست مثلاً بر است و علی الشفیر و غیره
 کتابت خط بر سطح کاغذ است چنانکه موضع غایب از آن است یا نه تا کفایت
 نماید در سجده یا نه است پس مسئله مذکور چنانچه صورت است اول آن است که با

مسئله

باید گفت که از خبر است که سجده بر آن جائز است در این صورت باشد در جوار آن
 نیست خواه موضوع از کمال غلبه بوده باشد یا نه و هم آن است که باید گفت که خبر آن
 خبر خبر است که سجده بر آن جائز است لکن موضوع از کمال غلبه است که وضع
 سجده بر آن کفایت میکند در سجده در این صورت با زجر بر است در صورتی که سجده بر آن
 واقع شود بر موضوع غایب از کفایت است ستم شد تا آنکه لکن کفایت مندرج
 سطح کمال است باین معنی موضوع غایب از کفایت است بعد از آنکه کفایت در این صورت
 ظاهر است این است که سجده صحیح نیست باشد پس عدم جواز در حق است باین صورت
 در نتیجه دیگر جایز است با کرامت بلکه ممکن است قول باشد که کرامت در صورتی که
 باید گفت که قایل به قایل سجده علیه بوده باشد و ظاهر است این که کرامت مختص بوده
 باشد در حق قاصر منصرف پس در حق غیر جائز است من غیر کرامت بنا بر این که است
 در حق غیر قاصر است نیست و هم چنین در حق قاصر در وقت خلعت چنانکه
 در حق احرار است است اگر چه قاصر و سجده در روزی باشد **و در حق مجنون**
 و هم در جوار کمال سجده است با ظهور مخالفت بدانکه هرگاه کسی وضع
 سجده نمود بجز در حق مجنون آنکه آن خبر است که سجده بر آن صحیح است
 بعد از آن قاصر و غایب از کمال است مستحق سجده بر آن جائز نیست
 خواه باعتبار ذات آن بوده باشد مثل آنکه معلوم است که آن استخوان بود
 مثل باعتبار وصف آن مثل آنکه مستحق سجده است با اعتبار آنکه هم
 بحکم است و هم بحسب صفات در این صورت غایب از این نیست این ظهور می افکند
 با دلالتی که سجده با بعد از رفع راس از سجده در صورتی که سجده واحد است
 با در سجده است متعدد اگر در آلتی سجده بوده باشد با قبل از انبساط بدنه بر آن
 باید دانست و اما انقدر برین با ممکن است با عدم رفع راس از سجده باین که پیش
 خود را بکشد تا بر سرانجام خبر که سجده بر آن صحیح باشد با آن خبر را با و در بر خبر
 خود قرار دهد با ممکن نیست اگر ممکن بوده باشد پس در این مقام خبر اجماع است

اول آن است

آن است که عالم شده بحقیقت حال خبر از انبساط بدنه واجب و ممکن است
 در سرانجام خبر که بر آن سجده صحیح است در این صورت ظاهر است
 که لازم بوده باشد که پیش از خود را بکشد تا بر سرانجام خبر که سجده بر آن
 صحیح بود باشد بعد از سرانجام آن تا وقت انبساط بدنه واجب تا بد
 و هرگاه وقت خود را بر این شخصی صورت شخصی ممکن بوده باشد از سرانجام
 خبر که سجده بر آن صحیح بود باشد بجز آنکه این جائز خواهد بود بنا بر این
 این شخصی خبر خواهد بود تا بر سرانجام خبر را با آن خبر را سرانجام
 آنرا بجهت ممکن است تفصیل داده شود در این مقام این که اگر آن
 موضوعی که سجده بر آن صحیح است با مسأله است باین موضوعی که خبر است
 واقع شده با یا نه این نیست یا بعد از آنکه در سجده باشد در این صورت
 اول این است که پیش از آنکه بکشد تا بر سرانجام آن موضوع منا و که سجده بر آن
 جائز است مثل آنکه سر را بکشد و در آن موضوع از زمین مستحق شد که لغو وضع
 بکن بوده در این وقت پیش از آنکه بکشد تا بر سرانجام موضوع ظاهر در سرانجام
 خبر که سجده بر آن جائز است بجهت نظر اینکه غایب است از زمین و از آنکه
 از آن اگر لازم نبود باشد بقیه اول خواهد بود و هم چنین است اگر موضوعی
 را بسوی آن می کشد و خفص از آن موضوع اول بوده باشد اگر حکم تبعی در آن
 شدن باشد بکنیم بقیه اول خواهد بود از سرانجام خبر که سجده بر آن
 صحیح بوده باشد پیش از آنکه بکشد تا بر سرانجام خبر که سجده بر آن
 تر از آن موضوع اول بوده باشد در این صورت غایب از این نیست که معلوم
 با قائم است با بطریق سراسر است اگر اول است ظاهر این است که در سرانجام خبر
 که سجده بر آن صحیح است بجهت و است از آن شدن خبر را بسوی آن موضوع
 مرتفع و این تقدیر نیز در صورتی که خفصه نیز مختص است در آنجا مذکور شد
 مستحق شود که اگر پیش از آنکه در اول دفع بر مثل تر با که دان برخی مثلا گذارد با

و بعد از آنکه گذارده شد مشخص شد هر احوال و اوقاف تا مصلحت شرعی دان
فرا نگردد و اول است از آنکه سر را از آنچه حرکت داده بمرسد و دوم
آن است که عالم شود بحقیقت بعد از آنکه آن بزرگوار در آن صورت
ظاهر است این است که سجده برین شخص صحیح بوده باشد چنانکه هرگاه عالم بحقیقت
حال نشده بود و بعد از رفع راس از سجده میبایست که آن شخص است
یعنی آنان سجده و ذکر واجب در سجده را نموده است پس از این ظاهر
میگردد و طهارت غسل سجده مثل شستن با وضو است در وقتیکه عالم بوده باشد
قبیل از آنان بزرگوار واجب آنکه آن شخص است در این صورت ایشان بزرگوار
واجب در آن حدیث جاریست و اما شستن با وضو طهارت غسل سجده
مثلاً با آب خالص بزرگوار واجب نیست تا مثل صورت مفروضه حکم خوانیم
بنا و ذکر پس با واجب باشد ندارد که آن بعد از رسانیدن جبهه را بچهره
که سجده بر آن صحیح بود باشد با در صورت مفروضه حکم است که فاسد شود
بر جهان جبهه را برساند بچهره که سجده بر آن جایز بود باشد بچهره دیگر که
مستحب هرگاه آنان نموده باشد و اما بجزند اگر ذکر واجب است که جایز
نبوده باشد و آنچه مذکور شد مشخص شد که اگر عالم شود بحقیقت بعد از رفع
از سجده یا از رکعت سجده صحیح خواهد بود سیم آن است که عالم شود بحقیقت
حال قبل از آنان بزرگوار واجب است که حکم نیست در رسانیدن جبهه بچهره که سجده
بر آن صحیح باشد و نه در رسانیدن جبهه بر آن صحیح بود باشد
بجبهه با عدم فسخ منافعه حکم در این است که عالم شود بحقیقت و در وقت
که تفصیل داده شود در این مقام ما بین آنکه درین در سجده احوال یا در غیر
آن است الشک برین بار رفع راس ممکن خواهد بود از تفصیل بچهره که سجده بر آن
صحیح باشد با عدم فسخ منافعه یا نه پس سزاوارست که صورت مفروضه
اول آن است در سجده احوال و بار رفع راس ممکن از تفصیل با رفع راس

بزرگوار

علیهست در این صورت و در وقت که بگوئیم سجده آن صحیح بوده باشد پس لازم است
اتقان بزرگوار باشد در جهان حالت نظر باستصحاب بحث و عدم ظهور
شعور است که دلالت میکند بر اعتبار ارض یا نبات در چیز که جبهه بر آن
واقع میشود نسبت با آنچه مفروض شد است در حدیث کلام دوم مثل این است
که مفروض شد یعنی این واقع در سجده احوال و عالم بحقیقت حاصل شد
قبل از ذکر در آنحال ممکن نیست از چیز که سجده بر آن صحیح بوده باشد
لکن بار رفع راس ممکن از آن خواهد بود در این صورت نیز ظاهر است
اتقان بهمان ذکر حالت در حق او مستحق بوده باشد رفع راس قبل از ذکر
و خود بسجود بعد از تفصیل جبهه که سجده بر آن جایز بوده باشد در حق او
واجب بلکه جایز نبوده باشد نظیر بزرگوار در سجده با عدم ظهور
و است که دلالت کند بر جواز آن سیم آن است که در سجده غیر احوال است
لکن اگر در آن حالت ممکن از تفصیل جبهه بر آن جایز بوده باشد
نیست اما بعد از رفع راس ممکن از آن خواهد بود در این صورت نیز مشکوک
صورت مذکور آنان بزرگوار واجب در همان حالت نباید بعد از آن رفع
راس نموده بعد از تفصیل با رفع عقبه که سجده ایشان با رفع راس خواهد
در این صورت اگر چه بجز از آن صحیح است لکن اینها هم در امورین
متفصل رعایت اعتبار است با عاده تا از چهارم شد صورت سیم است
لکن میدانند که بار رفع راس نیز ممکن از تفصیل جبهه که سجده بر آن صحیح
بوده باشد نیست با عدم فسخ منافعه در این صورت تا از باطل خواهد بود
در همان حالت سجود را قطع نموده بعد از رفع راس استناف تا از
تا از تفصیل تا از آنچه مذکور شد در جمیع این مقام من ادله اما آنچه
در سجده نیز برخلاف جبهه برین است چنانکه در آن است که در هر یک
سجده بر زمین نمود پس اطلاق بر آن با بعد از رفع راس از سجده است

یا قبل اگر اذان است سجد و سجده خواهد بود خواه بعد از نماز بوده باشد یا در اثنای نماز
ممکن بوده باشد از اعاده نماز در وقت یا نه در جمیع صور ظاهر است
که نماز صحیح بوده باشد و قول بر لزوم اعاده یا بطلان وقت ضعیف است
لیکن جایست این ظاهر از احتیاط نیست و اگر ثابت یعنی علم بحقیقت حاکم
قبل از رفع از سجده است در این صورت یا قبل از اتمام یا بعد از اتمام
یا بعد از آنکه نشان بدهد واجب است یا بعد از اتمام یا آن اگر بعد از اتمام
بدهد واجب بوده باشد ظاهر است بر آن است که سجده صحیح بوده باشد
اجتناب از آن نماید در رفع را پس نموده نماز را تمام نماید و اگر قبل از اتمام بدهد
واجب بود باشد اگر در آن حالت ممکن بوده باشد از سرانجام آن بجهت
بجز آنکه که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا در آن سجده چنان نموده
بعد از اتمام بدهد نماز را تمام نماید اگر در آن حالت ممکن از این نموده باشد
یا با رفع را پس ممکن از این خواهد بود با عدم قصد ضایع یا با قصد برین
این با در سجده آخر است یا در غیر آن تفصیل کما یجوز است که بیان شد
باین گونه که اگر در سجده آخر است در همان حالت اتمام بدهد لازم نموده
نماز را تمام نماید خواه بعد از رفع ممکن از تفصیل ظاهر است یا بعد از سجده علیه السلام
باشد یا نه و اگر در غیر سجده آخر بوده باشد باز چنین نماید در صورتیکه ممکن
بوده باشد بعد از رفع را پس از تفصیل آن و اگر ممکن نبوده باشد بعد
از رفع را پس از تفصیل آن با عدم قصد ضایع در همان حالت نماز را قطع نماید
استثنای نماز بدلی یکی از ضایع در این مقتضی اعاده نماز است در صورتیکه تمام
که مذکور شد بحث پنجم هرگاه در سجده شروع نماز نموده در حالیکه ممکن
بود از وضو چهره بجز یک سجده بر آن صحیح بود در اثنای نماز عند سر سجده
رسید که برخیزد نماز را بگذارد و روی بر سر و سجده بستاند هرگز در وضو
گذارد و متوجه نماز باشد و در اثنای نماز قطع آمد و آن مقرر بر اوست

در وقت

در وقت امر این شخص اگر در وقت یا پیش آنکه نماز را قطع نماید بخیل چیزی را بگذارد
بر آن صحیح بوده باشد یا نه از ابراهیم حالت تمام نماید ظاهر مقتضی است
در این مقام باین که کمال این امر با در وقت است یا که در وقت
اگر چه در وقت است بگذرد که اگر نماز را قطع نماید بخیل نماید چیزی را که سجده
بر آن صحیح بوده باشد در آن نماز در وقت نخواهد بود در این صورت
ظاهر نماز جایز نبوده باشد بلکه معین است که اتمام نماز نماید در این سجده
سجده هر کف یا بر ثوب یا بر سجده که بیان خواهد شد نماید و اگر وقت شروع
معین است که نماز را قطع نماید بعد از تفصیل چیزی که سجده بر آن صحیح است
استثنای نماز نماید **بحث ششم** باین بیان شد که سجده جایز است
مگر بر عرض یا نبات موصوفه یعنی نماز از این فائده استثنای چند
چیز بعضی بعنوان اطلاق و عموم بعضی در وقت و بعضی بعد از وقت
بعضی در سجده بر آن ثابت است و بعضی در سجده یا در سجده یا در سجده
کمال ضرورت اول مختص در یک چیز است و آن کما غرضت چنانکه بیان
پس سجده بر آن در جمیع احوال ثابت است اگر چه ممکن در بعضی
نبات بود باشد و دوم موجب دست کف نیست است باین که این در
صورث است که ممکن از سجده بر بعضی نبات و کما غرضت باشد و در این صورت
که ممکن از سجده بر اینها نبوده باشد جایز است سجده بر یک یا بر چیز نماید
لیکن بهایست که معمول از قطع و کمال نبوده باشد و هم چنین جایز است باین
صورت سجده بر خود قطع و کمال نماید یا بر قطع که پس اگر چه خود آب
نبوده باشد و اما ثوب معمول از بر این است که جایز نبوده باشد
اگر چه در وقت زمان بوده باشد و اما ثوب مصنوعی بر این است و کمال است
که سجده بر آن جایز نبوده باشد اگر چه از قصد بر وقت نبوده باشد لیکن
از سجده بر ثوب معمول از قطع و کمال چنانکه بیان خواهد شد ظاهر است

که لازم نبوده باشد که ثوب از خود صاف بوده اگر چه نو نیم می شود از بسیاری
از عیارات فقها متفق علی کل طایفه بر این است که از صفای میزاد نبوده باشد
محبط طایفه بر این است که سجده بر ثوب محض و عین طایفه باشد اگر چه ثوب
از خود نبوده باشد بلکه میس و غیر نبوده باشد بنا بر این چند اشغال در این
مقام محتمل است اول آن است که ثوب از خود صاف بوده و میس و غیر نبوده
و دوم آن است که ثوب ملوک او بوده لکن میس دیگر نبوده باشد سیم آن است
که میس او بوده باشد لکن ملوک غیر نبوده باشد و نزد او بطریق عاریه یا اجاره
بوده باشد چهارم آن است ملوک غیر و میس غیر نبوده باشد طایفه بر این است
که در صیغ صورت مذکوره سجده بر ثوب جایز نبوده باشد متفق است در صورت
ملکیت غیر جوارحی محقق بصورت اذن اوست در صیغ صورت سجده
بر ثوب مقدم است بر سجده بر کف و با عدم تکیه از سجده بر ثوب متفق
که مذکور شد و هم چنین عدم تکیه از سجده بر ثوب و تکیه بر کف که سجده بر کف
حکم نبوده باشد طایفه بر این است که سجده بر ظاهر کف متفق است بر سجده بر ثوب
کف جایز نبوده بود بلکه لازم است که بطن کف را بر زمین بگذارد و بر ظاهر آن سجده نماید
و غیرت است سجده بر کف دست راست یا دست چپ هر یک که خواست باشد
اضحی نماید و در صورت سنو بینه کف اگر سنو نبوده باشد بطن و گمان سجده
بر آن سائر نماید بلکه احتیاط این است ترغیب آن سائر نبوده بعد از آن سجده
بر آن سائر نماید بر کف و اما هرگاه آن سائر از غیر ثوب و گمان نبوده شد دست
کشی از بویست یا از شیم در این صورت حکم کوار سجده بر روی آن سائر متفق است
با تکیه از سجده بر ثوب و گمان یا ثوب مسجود از زمین بلکه جایز نیست و طایفه بر این است
همان که متفق است از سجده بر ارض متفق است سجده بر ثوب با عدم تکیه از ثوب
سجده بر کف می تواند نمود خواه از سجده بر ارض حرارت هوا بوده باشد یا بر دست
آن و حکم شخص بجات حرارت نیست چنانچه نو نیم می شود از بسیاری از عیارات

غرض از آنست

غرض از آنست مناظر و جوارح بر ثوب یا بر کف عدم تکیه است از سجده بر ارض متفق است در صیغ
وقت نماز یا نه یکی همین که در اول و اول متفق است از وضع سجده بر ارض نیست همان
وقت می تواند سجده بر ثوب نمود اگر چه متفق است نبوده باشد که در وقت
متفق است از وضع سجده بر ارض خواهد شد طایفه بر این است اگر چه احتیاط در اول است
و هم چنین است حال در تبدیل مکان یا بهیضی فرض می کنیم در سجده متفق است از سجده
بر ارض نیست بجهت حرارت هوا لکن در سردی متفق است خواهد بود و با وجود این می تواند
سجده بر ثوب نماید یا نه بلکه لازم است تکیه بر مکان نبوده سجده بر ارض نماید
اگر چه طایفه از ثوب در اول است لکن این اقتضا در ثوب نیست حاصل نمی
در این مقام باید دانست که ثوب آن است اگر تکیه از سجده بر ارض یا ثبات
غیر تا کول و میس نبوده باشد یا که سجده بر غیر آنها جایز نیست در صورت
تکیه از هر شش نوع محتمل است یا این هر یک نبوده باشد در این صورت جایز است
سجده نماید بر چیز که در ارض نبوده باشد و نه ثبات و نه تحقیر از اینجا
مندر شیم و ثوب معمول از آن و برقی داشته اند و در صورتی که ممکن است
میسج که نبوده باشد آنوقت جایز است سجده بر ظاهر کف نماید پس اگر
سجده بر پشت کف بعد از سجده بر کف خواهد بود **فصل هفتم** در وجوب
سجده بر سجده بر سجده باشد که جبهه بر آن قرار گیرد پس سجده بر پشت
ایک و بینه و علی بنی علی رفتن و امتناعی که جبهه بر آن مستوفی نبوده
جایز نیست و اما هرگاه مطلق نبوده باشد و چنانچه محل ایمن بنام
نماید یا این را در سجده استاده جایز نبوده باشد پس لازم نیست که بینه
بجای آن و از آنکه مذکور است مشخص می شود که عدد از سجده با یا در صورت
که وقت مکمل سجده ای بوده باشد که سجده قرار نگرفته و اما هرگاه باین حد
نبوده باشد مثلاً وقتی که از بارش زنده باشد لکن عدد باین حد در این صورت
نماید در اینجا جایز خواهد بود و سجده را بطریق معمولی یا بعد از سجده آور و

بحث هشتم مخفی نماندن عیب بارض بابت از ارض که ماکول میس نبوده
 باشد در محل چهره است به حال بارض از ارض دیگر نویسی این احوال آن
 چونکه لازم است در محل سجده هفت حضور بر زمین قرار گیرد و آنها چهره
 و کوف و حوزانو و سرهای خوانگشت بزرگ و بابت چنانکه تفصیل در
 سجده بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی در این مقام آن است که آنچه مذکور شد
 که عیب یا سجده یا بابت بارض نبوده باشد این مخفی بجز چهره است
 اعمال بارض نمیکند که مذکور شد چنین نیست بلکه آنها اگر چه در محل افضیال
 بوده باشند بر هر چه واقع شود اگر چه بر روی جوب و کوف آنها بوده باشد اگر چه
 هم بوده باشد لکن مشروط بر آنکه رطوبتی نداشته باشد که خدایت بدیدل
 یا بلبس است جمله ادب و جوب گذارتن نشستن عضو مذکور را در محل سجده
 و بابت از ارض محل تعلق نیست کلامیکه است در اینجا بآن است که آیا
 عاریت آنچه واجب بود با افاضه بخت سجد است با افاضه حج افاضه شریانه
 ظاهر است از افاضه نظم فقهی الله تعالی مقام اول است پس سجد خواهد بود
 که دست و حوزانو و سر و انگشت دو بار در محل سجده واقع سازد بر چهره
 که سجده بر آن صحیح بوده باشد و کلمات این بزرگواران اگر چه طبعی است لکن
 بر این است که باید مراد ایشان مرد و بلا و باشد چه در حق زن گفت و در حق
 در جمیع احوال از جای نیست بلکه ستر آنها لازم است و این منافذ حکم با سجد
 وضع آنهاست با افاضه سجد و عیب مختار نیز حقیر آن است که استحباب رعایت
 این نیست بد و کف تا نیست پس سجد این است پس سجد این است که کوفها را
 در محل سجده بگذارد بجز آنکه سجده بر آن صحیح بوده باشد اما نیست بد و کوف
 و در انگشت و یا ثابت نیست بلکه نیست بر آن و در بعضی از صورتها مخالف
 اقتضا است **بحث نهم** در بیان اعمال طهارت چهره است بد آنکه لازم است
 محلی که چهره بر آن واقع میشود باید بوده باشد پس هرگاه مجلس نشسته باشد سجده بر آن جایز

این

نیست اگر چنانچه است غیر منع نبوده باشد بلکه اگر چنانچه استی بوده باشد
 که معفو عنه نبوده باشد در حق زن مثل خوسب که کمتر از درهم نسی بوده باشد
 محلا است بار طهارت محل چهره است در سجده محل شکی نیست و کلامیکه
 هست در این است که آیا معبر طهارت محل کل چهره است یا نه بلکه کفایت
 میکند در صورت سجده محل شکی نیست صلواته طهارت محل مقدار معبر است
 ظاهر است و دست بمان این احوال آن است که آنچه که در جبهه آن است
 که چهره را بگذارد بر چهره که سجده بر آن صحیح بوده باشد بجز که صادق باشد
 که چهره را بر آن جبهه گذارد است بعضی بخداید کرده اند که نقد در رسم
 از چهره لابد نیست لکن این است که چنان نبوده باشد بلکه صدق آن در اصل
 از آن نیز مخفی نیست بنا بر این هرگاه فرض شود محلی که سجده در آن واقع شود
 مجلس نبوده باشد مگر محلی که در آن چهره که بوضی القدر صادق است که چهره
 شادمان گذارد سجده صحیح خواهد بود پس نجاست با عدلی این مضر نیست باز
 نیست پس معبر در طهارت طهارت محلی قدر معبر از چهره است نه محل کل
 چهره لکن بشرط آنکه نجاست علاوه بر این قدر معبر است بلکه مکرر
 صورتی که نجاست علاوه بر آن قدر نجاست نبوده باشد بعد از غلبه معفو عنه
 بوده در حق زن مثل انگشت نوخوده باشد کمتر در این صورت ظاهر آن است که مضر
 نبوده باشد توضیح مقام مفضل این است که گفته شود در این مقام چند صورت
 اول آن است که محل چهره چهره ظاهر بوده باشد شکی در جفت در این حالت
 نیست بلکه این محلی که سجده است تا در آن است که محل کل چهره محسوس بوده باشد
 شنبه در بطلان نماز در این حالت نیست خواه نجاست معفو نبوده باشد
 یا نه در صورت نقد معفو عنه نبوده باشد یا نه سیم آن است که محل قدر معبر
 از چهره ظاهر نبوده باشد علاوه بر آن قدر محسوس باشد در این صورت اگر آن نجاست
 قدر است بگذارد نا صحیح است و هم چنین نماز صحیح است اگر قدر نکند لکن بعد از

چنانچه بود و باشد که معفو عنه نباشد باشد به شکلی که از باطل است و از غیر
 وجهی از آنجا می باشد مذکور به طاعت می آید معفو نیست بلکه غیر معفو محال
 آنهاست از آنجا است معفو غیر معفو عنه پس در محال آنها کلام او بعضا بخیر است
 لکن نقد بر مصیبت نمکند بدن او و نه بهای او و از تحمیل خواهد بود و هم چنین است
 علی در صورتی که نقد بر کند لکن بعد از تعدیه معفو عنه نباشد در نماز و اقامه
 هرگاه بخیر بود باشد بخیر است معفو غیر معفو عنه در این صورت تا باطل خواهد بود
 بجهت رسیدن نجاست غیر معفو عنه باشد **فصل دوم** در بیان تزیین
 انواع چیزها که در نماز سجده بر آنها جایز نیست بلکه در صورتی که ضرورت
 داعی شود بر سجده بر یک از آنها بدانکه هرگاه کسی متنگی از سجده بر چیز دیگر
 بر آن حجج بود و باشد نباشد و متنگی بود باشد از سجده بر ثوب و نجس
 از سجده بر کلام یک نماید بگوئیم این متغیر بجهت ضرورت میشود و اول آن است
 که امر مرد بوده باشد مابین سجده بر ثوب و نجس در آن صورت سجده
 بر ثوب ظاهر متعین است به شکلی هرگاه هرگز از یک صف بوده باشد
 مثل اینکه هرگز از قطن بوده باشد یا هرگز از ابریشم بوده باشد و هرگاه مختلف
 در صف بوده باشند مثل آنکه احدی از قطن بوده باشند و دیگر از ابریشم
 لکن نجس لباس بشر نباشد در این صورت نیز سجده بر لباس قطن متعین است
 و از هرگاه نجس لباس قطن بوده باشد و طایر لباس ششم در این صورت
 نیز ظاهر این است که سجده بر طایر متعین بوده باشد و همچنین بوده باشد
 و هرگاه متنگی از سجده بر موی دیگر بوده باشد یا از این نیست یا آن آفتاب
 در موضع مخصوص است یا غیر مخصوص و در موضع مخصوصی که بگوئیم از او طایفی نجس
 شده باشد و متنگی از نماز در او طایفی دیگر بوده باشد یا یکا طایفی در میان برخی
 او طایفی نجس بوده باشد و او طایفی نجس نباشد باشد غیر آن در آن
 این که صورت سجده در آن موضع جایز نیست بلکه آنست که اینان بنماز در موضع

مستخرج

لا ادرم
 در سجده

پس لازم است که سجده بر لباس ششم نباشد و دوم آن است که امر مرد بوده باشد
 مابین سجده بر نجس مایع است و علی ششم سجده بر ابریشم نجس و ثوب طایر
 نیز ظاهر این است که سجده بر طایر متعین بوده باشد پس سجده بر ابریشم نجس
 در چنین صورت جایز نخواهد بود و سیم چنین است سجده بر نبات نجس یا کلامه
 نجس و ثوب طایر اگر چه از ششم بوده باشد ششم آن است که امر مرد بوده باشد
 مابین سجده بر نجس مایع است و علی ششم سجده بر ابریشم نجس و ثوب طایر است
 عبد ششم سجده بر ثوب نجس در این صورت ظاهر این است که سجده بر نجس مایع است
 علیه متعین بوده باشد و سیم و سجده بر نجس مایع است و علیه مایع نبوده باشد نظیر
 باشد که مانعیت در اینجا از دور است یکی باغیست بار ذات و دیگری
 باغیست بار وصف که عبارت از نجاست بوده باشد و مانعیت در اول متعین
 باغیست بار وصف چهارم آن است که امر مرد بوده باشد مابین سجده بر نجس
 مایع است و علیه ششم سجده بر ابریشم نجس و ثوب طایر است در این صورت اگر چه
 مانعیت در هر دو طرف باغیست بار ذات و وصف است لکن ظاهر این است
 سجده بر نجس مایع است و علیه متعین بوده باشد و سجده بر ابریشم نجس یا ثوب
 باشد و از اینجا مشخص میشود در صورتی که امر مرد و مینود مابین سجده بر نجس مایع
 است و علیه و سجده بر ابریشم سجده بر نجس مایع است و علیه متعین است
 محصل در صورتی که امر مرد بوده باشد مابین سجده بر نجس مایع است
 سجده بر متعین است خواه متعین مایع است و علیه و هر صورت سجده بر ابریشم نجس
 یا بر نبات و از اینجاست که مذکور شد مشخص میشود که با وجهی که در سجده بر نجس
 عدول از سجده با طایر بر نبات پس قول بعد از آن سجده با طایر در مثل این صورت
 ضعیف خواهد بود به هرگاه فرض شود که متنگی از سجده نبوده باشد مگر بر نجس
 در این صورت ظاهر این است که ایضا بدل سجده متعین بوده باشد پس سجده بر نجس
 اربعین هرگز جایز نخواهد بود و بعد از آن سجده بر آن جایز نیست در صورت عدم



بر کس در شهر زنجان نامستان کبریا اذان بگوید بهشت در حق او واجب میشود
و از حدیث صحیح دیگر گفته اند که اذان و اقامه بگوئی این باعث این میشود
که جو صف از ملائکه در حق او نازل میگردد و در حدیث وارد شده که اگر کسی
آن صف ملائکه در شهر زنجان نامستان کبریا در سر راهی جناب
رسالت نبوی ۳۰ روز پیش از آنکه که در خلق فرموده که بگوید اذان بگوید و منتهی
آورد گفتن اذان بود و باشد که در حق او ملائکه نازل شود و علم بر او عطا شود
با و ثواب جبرئیل در حق او نازل شود و در حدیث وارد شده که در شهر زنجان
و بهین که معجزه نبوی است بگوید اشهد ان لا اله الا الله و هو الله
استغفار میکند در حق او ثواب هزار ساله و عقیقه بر او نازل شود و در نامه اعلی
او ثوابی که شرب میشود بر گفتن اشهد ان محمدا رسول الله چهار
در حدیث اذان و اقامه بسیار است بهین قدر که مذکور شد و در اینجا هم
کافی است و فی سبیل است اینها در حدیث است که با حدیث دیگر بهر باشد و منتهی
است لا اله الا الله این است که من شهادت میدهم که هیچ کس سبکتر از او را در حق
و بر حدیث این باشد حضرت در ذات اقدس و جناب قدس حضرت تعالی
عالم عز و شایسته و ملقب این نبوده و آن معبود و جنین معبود است که از حدیث
آن قدر است آن معبود و منتهی است خلقت آسمان و زمین با عدم ماده
و مدت و انقضا معاد و انقضا و در ذات عالم با در حق تعالی و در حدیث
فایده بعضی خطوبه نزد او است اذان بگفتن این اختلاف در قالب احوال خلقت
نیست و از حدیث و از حدیث بسیار است که در حدیث و عظمت حضرت موعود
و مناسب بر مقام شهبان بر رسالت آن خرد و موجودات آن است که خلقت
در بلاست آن نفس مطهر و ذات مقدس آن سبب اینها و در حدیث که بهر حدیث
در حدیث که بهر حدیث رسالت از جناب حضرت العیسی نازل شده و منتهی
و این خداوند تعالی نازل شده در حدیث و منتهی است و منتهی است

و بهین است

